



آل سعود و عربستان سعودی

مشایخ فریدنی

مقدمه

در عربستان سعودی تاکنون سرشماری دقیقی نشده است و شاید هم این کار ممکن نباشد.^۱ تعداد سکنه این کشور را حدود ده میلیون نفر تخمین می‌زنند که غالباً در صحاری نجد و حجاز و احساء و بیابانهای کشورهای همسایه بیلاق و قشلاق می‌کنند. مساحت قلمرو سعودیان تقریباً یک میلیون و هفتصد و پنجاه کیلومتر مربع است که بیش از دو سوم آن را ریگزارهای نفود^۲ و رُبَع الخالی^۳ و صحراهای لم یزرع و کوهستانهای خشک فراگرفته است و رودخانه قابل ذکر و باران کافی و رطوبت و بطور کلی آب و هوای مساعد ندارد. بیش از نیمی از سکنه این کشور صحرائشین و دامدارند و زیر چادر به سر می‌برند و پیوسته در حال کوچکند. قسمتهایی از مرزهای خاکی سعودی هنوز مشخص نشده و به صحاری کشورهای همسایه می‌پیوندد.

این کشور از شمال به اردن و عراق و از مشرق به دریای سرخ و از جنوب به خلیج

عدن و اقیانوس هند و کشورهای یمن و حضرموت و مسقط و عمان و از مشرق به خلیج فارس و دریای عمان و امارات و قطر و بحرین و شارجه (شارقه) و ابوظبی و عجمان و رأس الخیمه و فُجَیره و القوین و کویت و عراق منتهی می‌شود.

عربستان در طول تاریخ و تا دههٔ سوم قرن بیستم هرگز روی امن و آسایش ندیده و هیچ وقت همهٔ قبایل و اراضی آن، زیر سلطهٔ یک حکومت درنیامده بود. شیوخ عشایر عرب در صدر اسلام و در عهد خلفای اموی و عباسی و خواندگاران عثمانی فقط گاهی به اسم با سلطان و خلیفه بیعت می‌کردند، اما در عمل سر به هیچ قانون حتی قوانین اسلام فرو نمی‌آوردند. نخستین بار که تمامی قبایل عرب زیر سلطهٔ یک حکومت درآمدند و امن و نظام در صحاری عربستان مستقر گشت و مناطق پراکنده شبیه جزیره به هم پیوست، در عهد دولت عبدالعزیز ابن سعود^۴ در نیم قرن اخیر بود.

امروزه عربستان به استانهایی چون نجد، حجاز، احساء، تهامه، عسیر و نجران... تقسیم می‌شود که علی رغم اختلاف منطقه و اقلیم همه به وسیلهٔ حکمران سعودی اداره می‌شود. نجد قلب صحرا و موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی حنبلی است. در شمال نجد، منطقهٔ جبل شَمَر واقع است که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میدان تاخت و تاز آل رشید بوده است. در جنوب شرقی جبل شَمَر، ناحیهٔ قصیم و وادی ذوالزَمَه و اراضی نجد واقع است. شهرهای عُنَیْزَه و دِرْعِیَّه و بُرَیْدَه، موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی در نجد است. شهرستان سُدیِر و شهر مَجْمَعَه در جنوب شرقی قصیم^۵ می‌باشد. آبادیهای نجد عموماً در واحه‌ها و وادیها و شعاب جبال طُوَیْق بنا شده‌اند. ناحیهٔ وَثْم در جنب وادی مَحْمِل و شهر ریاض پایتخت عربستان هر دو در ناحیهٔ عَارِض واقعند. حجاز را گاهی استان غربی عربستان می‌نامند و شهرهای مکه و مدینه و یَبُوع و جَدَه و طایف از بلاد حجاز به شمار می‌روند. شهر نظامی جیزان - جازان - در ناحیهٔ عسیر در تهامه و در ساحل دریای سرخ است. آنها که هشت هزار پا از سط دریا ارتفاع دارد مرکز ناحیه عسیر خاص، می‌باشد و شهر تاریخی نجران در مرز یمن واقع است. احساء و قطیف و ظَهْران^۶ و خُبَر و دَمَام در ساحل خلیج فارس قرار دارند و اکثریت سکنهٔ آنها شیعی مذهبند. نفت عربستان از این منطقه استخراج می‌شود و عمدتاً از بندر نفتی «رأس التَّنوره» و از خلیج فارس صادر می‌گردد.



شهرها و استانها و اراضی عربستان غالباً به نامهای باستانی یا به اسم عشایری که در آنها ساکنند خوانده می‌شود. این تقسیمات حدود مشخصی ندارند بخصوص که اهالی آنها مرتباً در حال کوچند و نسبت جمعیت این کشور با مساحت آن از پنج نفر در هر میل مربع کمتر است. در این کشور کشاورزی و صنعت عمده‌ای - غیر از نفت - وجود ندارد و فقط یک عُشر از مجموع اراضی آن قابل زراعت می‌باشد.

استعمار انگلیس در جزیره العرب

سالهای اول قرن بیستم، دوران اوج سیاست استعماری و فعالیتهای اقتصادی و ژئوپلیتیک انگلستان در خاورمیانه و خلیج فارس بود. خطر پیشرفت سریع آلمان در منطقه که تا عراق و خلیج فارس پیش آمده بود و راه هند را به خطر می‌انداخت، دولت انگلیس را بر آن داشت تا از سویی داردانل و باب المندب و سایر تنگه‌ها و معابر و بنادر راه هند را در کنترل خود درآورد و از سوی دیگر قدرت خویش را در خلیج فارس و دریای عمان تثبیت و بی‌رقیب و دولتهای منطقه را فرمانبردار خویش سازد. در همین مسیر «لرد کرزن» نایب‌السلطنه انگلیس (در مستعمرات هند) به سال ۱۹۰۳/۱۳۲۱ به خلیج فارس آمد و شیخ کویت و سایر مشایخ کنار خلیج را تحت الحمايه دولت متبوع خود ساخت و راه‌دریایی خلیج فارس و دریای عمان را بر روی آلمان و سایر دول اروپایی بست.^۷

دولت انگلیس در سال ۱۹۰۴/۱۳۲۲ با شتاب اختلافات خود را با فرانسه و روس رفع کرد و با آن دو دولت، اتحادیه‌ای برای رویارویی با آلمان تشکیل داد. در سال ۱۹۰۷/۱۳۲۵ روس و انگلیس برای بریدن پای آلمان از خاورمیانه و خلیج فارس، طبق معاهده‌ای مناطق نفوذ و فعالیت خود را در ایران و سایر بلاد منطقه قسمت کردند. دولت انگلیس برای تأسیس پایگاه مطمئنی در منطقه، از طرفی شریف حسین پادشاه حجاز را به وسیله کلنل لورنس فریب داد و به فکر تأسیس دولت متحد اسلامی و اتحاد اسلام و عرب انداخت و از طرف دیگر دفتر اتحاد اسلام «پان اسلامیزم» را در لندن تأسیس نمود و سر رشته ارتباط سران و دولتمردان کشورهای مسلمان را در دست خود گرفت. - همان دفتري که بعدها بیشتر منادان وحدت اسلام با آن سرو کار پیدا کردند - بنا به اصل «فَرَّقْ تَسُدْ = تفرقه بینداز تا در مقام

ریاست باقی بمانی» دنیای اسلام را تجزیه و تضعیف کرد و به بهانه‌های ناسیونالیستی، آنها را به جان هم انداخت و دولتمردان مسلمان را زیر بال خود گرفت. بعد هم که آلمان در برابر او سرسختی نشان داد، جنگ جهانی را به راه انداخت که حاصل آن شکست آلمان و عثمانی و روی کار آمدن دولتهای دست‌نشانده و احزاب نژادپرست و تقویت قومیت عربی... و مآلاً سیادت انگلستان بر خاورمیانه عربی بود. خانم گرتورد بل منشی سرپرستی کاکس کمیسر عالی انگلیس در بغداد، ضمن نامه‌ای که به پدرش نوشته سیاست بریتانیا را در خاورمیانه ضمن یک جمله چنین خلاصه کرده است: «پدر، از بس که شاه ساختم خسته شدم!»^۸

مبانی سلطنت آل سعود

در سال ۱۹۰۲/۱۳۲۰ عبدالعزیز بن عبدالرحمان معروف به ابن سعود^۹ و ملقب به شاهین: صحرا^{۱۰} در بیست سالگی خود با اقدامی اسطوره مانند موفق شد ریاض را تصرف کند و سلطنت عربستان سعودی را بنیان نهد. مبانی دولتی که وی تأسیس کرد - و پیشینه آن به قرن هجدهم میلادی می‌پیوندد - بر شمشیر و محمل حکومت او ترویج مذهب حنبلی وهابی بود.^{۱۱} یک روحانی متعصب نجدی به نام شیخ محمد بن عبدالوهاب در اواسط قرن هجدهم موفق شد تحصیلات «سلفی»^{۱۲} و نظرات نوظهور خود را در نجد ترویج کند و امیر شهر درعیّه را مرید و طرفدار خود سازد. در سال ۱۷۴۴/۱۱۵۷ بین ابن سعودی و امیر محمد ابن سعود،^{۱۳} امیر درعیه پیمانی بسته شد که به موجب آن، امیر سعودی از سوی خود و اعقاب خویش پشتیبانی و اطاعت از شیخ و اعقاب او و سایر علمای وهابی را برعهده گرفت و شیخ نیز قبول کرد که خود و اولاد و پیروانش پیوسته راهنما و مدافع و یاور امیر سعودی باشند و تمام نیرو و نفوذ خود را در حمایت از آن خاندان به کار برند. این همان پیمان است که عبدالعزیز و سایر ملوک سعودی و نیز مشایخ آل شیخ پیوسته محترم شمرده‌اند. ابن عبدالوهاب و فرزندانش تا امروز حامی جدی سلطنت سعودی و عهده‌دار امور شرعی و فرهنگی و قانونی و قضائی بوده‌اند و شاهان سعودی پیوسته فرمان‌پذیر ایشان بوده و به حکم و فتوای شورای دینی وهابی به شاهی می‌رسند یا از سلطنت - چنانکه درباره سعود بن عبدالعزیز عمل شد - خلع می‌گردند.

شیخ محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ - ۱۰۷۳/۱۲۰۶ - ۱۷۹۲)

محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی نجدی تمیمی مکتبی به ابن عبدالوهاب، در تاریکترین ادوار تاریخ نجد در شهرکی به نام عُیَیْنَه - نزدیک ریاض - در خانواده اهل علم متولد شد. او بنیانگذار یک فرقه مذهبی حنبلی است که مخالفانش پیروان او را مُدَیْنَه - یعنی دین سازان - یا وهابیه خواندند ولی خود شیخ نام هم مسلکان خویش را اهل توحید و موحدین گذاشت. پدرش شیخ عبدالوهاب عالمی نیکنام بود و در عینه امور شرعی و قضایی و تدریس را برعهده داشت. او شخصاً تعلیم و تربیت محمد را زیر نظر گرفت و محمد که هوش و استعداد بسیار داشت هنوز ده ساله نشده بود که تمامی قرآن و بسیاری از احادیث صحاح سته را از بر کرد و وقتی بیست ساله شد تمامی علوم شرعی و ادبی رایج در نجد را فراگرفته بود. در آن موقع توجهش به محیط وحشی و عقاید جاهلی و بدوی اعراب درنده‌خوی خونخوار عَیْنَه و سایر بلاد نجد جلب شد و معتقد گردید که معتقدات اعراب حجاز از اسلام به دور و پست‌ترین نوع بت‌پرستی و خرافه‌گرایی است. پس تصمیم جدی به مبارزه مسلحانه و بی‌امان با بعضی رسوم و کارهای رایج در بلاد اسلامی گرفت. او ساختن بقعه و گنبد بر مزارات و پا گرفتن و گنج‌کاری و سنگ‌انداختن بر قبور و ایستادن و زیارت خواندن در مقابر و سفرهای زیارتی - غیر از سفر مکه و مدینه و بیت‌المقدس^{۱۴} - و استعمال دخانیات و سینه‌زنی و قمه‌زنی و زنجیرزنی... و بطور کلی هر رسم و عادتی که به تشخیص وی در عهد رسول‌الله و سلف صالح نبوده، بدعت و حرام و مرتکب آن را واجب‌القتل دانست و فتوا داد که برای محو این عادات و رسوم باید شمشیر به دست گرفت و جهاد کرد.

رؤسای قبایل و شیوخ و علمای نجد - از جمله برادر شیخ محمد که شیخ سلیمان نام داشت - با او به مخالفت پرداختند و کار را چنان بر او تنگ کردند که مجبور شد زادگاه خویش را ترک کند و به «حَزْیَمَاء» برود (۱۷۲۶/۱۱۳۹) ولی در حریملاء هم کسی گوش به حرف او نداد و ناگزیر شد به حجاز سفر کند. در مکه حج را به سنت حنابله سلفی ادا کرد و در مدینه چندی در حوزه درس عبدالله بن ابراهیم بن سیف نجدی و محمد حیات سِنْدی حضور می‌یافت. بعد از راه شام به نجد بازآمد و سپس به بصره رفت. بصریان که سخنان شیخ را مخالف معتقدات خود دیدند، بر او شوریدند و او را مجبور ساختند با پای برهنه و شکم گرسنه

راه صحرا در پیش گیرد. اگر مردی به نام ابوخمیدان به داد او نرسیده و بر خر خود سوارش نکرده بود در بیابان تلف می‌شد. بعد به ایران آمد و چندی در اصفهان به تحصیل ادامه داد. سپس به کربلا و نجف رفت. گرچه در ایران و عراق زمینه مساعدی برای قبول دعوت وهابی نیافت اما دیدن پاره‌ای رسوم مذهبی، او را در پیکاری که در پیش داشت استوارتر ساخت. مورخان نجدی چیزی از سفر ابن عبدالوهاب به ایران ننوشته‌اند و گویند وی از بصره به زبیر و احسا و از آنجا به حریملاء بازگشت.^{۱۵}

اما علمای اسلام در حریملاء درصدد قتل وی برآمدند و محمد ناچار گریخته و به عینیه پناه برد. در عینیه بخت به او روی آورد و عثمان بن حمد بن معمر امیر آن شهر او را در خانه خود پذیرفته خواهرش را به همسری وی داد و او پس از سالها رنج و مجاهده در عمر سی و هشت - نه سالگی سر بر بالین آسایش نهاده صاحب خانه و خانواده و پشتیبان گردید. اتفاقاً همسرش نیز زنی باهوش و کارآمد بود و به شوهرش کمک بسیار کرد.

شیخ در عینیه مذهب خود را آشکار کرد و جمعی به دعوت او درآمدند. او اعلان کرد هرکس از مذهب حنبلی سلفی پیروی نکند از اسلام خارج و واجب‌القتل است. نخستین اقدام او آن بود که به دستیاری پیروانش درختهای مقدسی را که زنان بر آنها دخیل می‌بستند کند و سوخت. بعد بقعه زید بن الخطاب^{۱۶} - برادر عمر بن الخطاب - را که در جنگ با مسلمیه کذاب شهید شده و زیارتگاه بود ویران کرد. زن شوهرداری هم نزد شیخ به گناه زنا اعتراف کرد که به حکم وی سنگسار شد. او در عینیه حوزه درس فقه دایر کرد و خود به تدریس پرداخت... علمای عینیه و سایر بلاد نجد که دعوت شیخ را در حال پیشرفت دیدند نامه‌هایی به سلیمان بن محمد امیر احساء نوشته خطر روزافزون وهابی‌ان را گوشزد و رفع این غائله را تقاضا کردند. سلیمان نامه‌ای به امیر عینیه - که از امیر احساء مدد مالی می‌گرفت - نوشته دستور تبعید شیخ و قتل او را در صورت مقاومت صادر کرد. محمد بن عبدالوهاب وقتی از این دستور خبر یافت و دانست که دیگر کاری از دست برادر همسرش ساخته نیست ناچار به درعیه گریخت و مقدر بود که آن شهر موطن و مدفن او باشد و در آنجا سنگ بنای دولت سعودی را کار بگذارد (۱۷۴۴/۱۱۵۷) امیر درعیه محمد بن سعود - بنیان‌گذار سلطنت سعودی - وجود شیخ را وسیله مناسبی برای دست‌اندازی به شهرهای همسایه و امتداد قدرت در نجد یافت. او به دیدار شیخ



رفت و به تشویق همسرش (موضی) پیمانی با او منعقد کرد که خود و جانشینانش پیوسته حامی و مبلغ مذهب وهابی باشند. شیخ نیز از سوی خود و اعقابش قول داد که هرگز دست از یاری و پشتیبانی سعودیان برندارند. ابن عبدالوهاب بعد از امضای این پیمان تا نزدیک نیم قرن که زنده بود در درعیه ماند و در آنجا خط و قواعد خروج هول‌انگیز وهابی را مشخص کرد. در چارچوب مسلک ابداعی خود پایه‌های سلطنت سعودی را محکم ساخت و به تأیید محمد بن سعود و بعد از او پسرش عبدالعزیز و سپس سعود بن عبدالعزیز همت گماشت و آنان را به جنگ و کشتار مخالفان برانگیخت و موجب پرشدن خزانه سعودی و وسعت قلمرو سعودیان در نجد و حجاز و عراق و خلیج فارس و سایر بلاد عرب گردید. خود شیخ در بیشتر جنگ‌های وهابیان سلاح در دست شرکت می‌کرد او هنوز زنده بود که هیبت وهابیان سراسر عربستان و خاورمیانه را فراگرفته بود. و پیروان بی‌ترحم خود را - که مانند خوارج یا قرامطه یا پیروان صاحب الزنج کوچکترین نشانی از مهر و شفقت نداشتند - «الاخوان» یا «إخوانُ مَنْ اطَاعَ اللَّهَ»^{۱۷} می‌نامید و موفق شد از راهزنان نجدی دستجاتی با انضباط و جنگاورانی وحشت‌آفرین بسازد که توانستند مسیر تاریخ را در عربستان تغییر دهند. او روز آخر ذی قعدة سال ۱۲۰۶/۱۷۹۲ بعد از عمری دراز، بیش از نود و یک سال،^{۱۸} در درعیه فوت کرد و همانجا به خاک سپرده شد، بدون اینکه بر قبرش بقعه‌ای بسازند یا امروز مکان دفن او معلوم باشد.

تألیفات بسیاری از محمد بن عبدالوهاب برجای مانده که مشهورترین آنها به عنوان ذیل است: کتاب التوحید، رساله کشف الشبهات، تفسیر سورة الفاتحة، اصول الايمان، تفسیر شهادة أن لا إله الا الله، معرفة العبد ربّه و دینه، المسائل التي خالف فيها رسول الله اهل الجاهلية، فضل الاسلام، نصيحة المسلمين، معنى الكلمة الطيبة، الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، مفيد المستفيد، مجموعة الخطب، رساله في ان التقيد جازي لا واجب، كتاب الكبائر... که همه به چاپ رسیده و جملگی در اثبات مذهب حنبلی سلفی است. اولاد شیخ - معروف به آل الشیخ - پیوسته مورد احترام شاهان سعودی بوده و سمت مفتی بزرگ و وزیر فرهنگ و آموزش و رئیس دانشگاه و قاضی محاکم دادرسی را برعهده دارند. دعوت وهابی و چگونگی انتشار و آثار آن از زمان حیات شیخ تا امروز پیوسته از مسائل بحث‌انگیز دنیای اسلام بوده است. پیروانش او را پیشوای انقلاب فکری مسمانان و راه‌گشای مصلحانی چون شهاب الدین

الوسی و سید جمال‌الدین افغانی و شیخ محمد عبده مصری و جمال‌الدین قاسمی شامی و خیرالدین تونسلی و صدیق حسن‌خان بهوپالی هندی و امیر علی هندی و شیخ محمد اقبال لاهوری و ابوالاعلیٰ مودودی لاهوری^{۱۹} ... می‌دانند ولی سایر مسلمانان، بخصوص شیعیان، بشدت با این عقیدت و مؤسس آن مخالفت می‌ورزند، بخصوص بعد از آنکه وهابیان به سال ۱۸۹۸/۱۳۱۶ کربلا را قتل‌عام و ویران کردند و حرم مطهر حسین بن علی - ع - و عباس بن علی - ع - را به آتش کشیدند. کینهٔ مسلمانان نسبت به آنان شدت یافته کتابهای بسیار در ردّ و طعن بر فرقه وهابیه به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعه»^{۲۰} برخی از این رده‌ها را به شرح ذیل نام برده است:

- ۱ - الاوراق البغدادیه، تألیف شیخ ابراهیم راوی عراقی.
- ۲ - الفجر الصادق فی الرد علی منکری التوسل والکرامات و الخوارق، تألیف جمیل صدقی زهاوی شاعر معاصر عراقی.
- ۳ - دلیل واقعی.
- ۴ - صلح اخوان، تألیف شیخ داوود نقشبندی بغدادی.
- ۵ - المنحة الوهبیه.
- ۶ - الصواعق الإلهیه، تألیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر شیخ محمد بن عبدالوهاب...
- اینها ردّیه‌های علمای اهل سنت است. اما بعضی ردّیه‌های علمای شیعه به این شرح است:
- ۷ - الآیات البینات.
- ۸ - البراهین الجلیّه فی دفع شبهات الوهابیه، تألیف سید حسین قزوینی.
- ۹ - المشاهد المشرفه و الوهابیون، تألیف شیخ محمد علی بن محمد جعفر.
- ۱۰ - منهج الرّشاد، تالیف شیخ جعفر کاشف الغطاء.
- ۱۱ - الیهادی، تألیف محمد بن حسین فارسی در ردّ کتاب کشف الشبهات ابن عبدالوهاب که غیر از پیروان خود را در آن کتاب کافر شمرده است.
- ۱۲ - الردّ علی الوهابیه، تألیف شیخ محمد جواد بلاغی.
- ۱۳ - الردّ علی الوهابیه، تألیف میرزا محمد علی اردوبادی.



- ۱۴ - الرّدّ علی الوهابیّة، تألیف سید محمود لواسانی عصار.
- ۱۵ - الردّ علی الوهابیّة، تألیف شیخ مهدی اصفهانی.
- ۱۶ - الردّ علی الوهابیّة، تألیف شیخ هادی کاشف الغطاء.
- ۱۷ - کشف الإرتیاب فی اشیاع محمد بن عبدالوهاب، تألیف سید محسن امین عاملی.^{۲۱}
- شیخ عبدالله قصیمی بغدادی ردّی بر این کتاب با عنوان «الصراع بین الاسلام والوثنیة» نوشته که آن هم در مصر به چاپ رسیده است.
- برای مزید اطلاع درباره این کتابها باید به مجلدات الذریعة و معاجم و فهارس مطبوعات عربی و فارسی مراجعه کرد و جهت اطلاع از تفصیل عقاید ابن عبدالوهاب و داوری در ماهیت و ارزش و آثار آن، مطالعه کتابهایی که در ذیل این مقاله صورت داده شده سودمند است.

آل سعود

آل سعود از اعقاب ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان و از بنی بکر بن وائل و بنی ذهل ابن شیبان بشمار می‌روند. چون جدّ اعلاّی ایشان محمد بن سُعود در درعیته بر بنیاد تعلیم ابن عبدالوهاب حکومت این طایفه را تأسیس کرد آنان را «آل سُعود» خواندند. نسبت سعود را چنین آورده‌اند: سعود بن مُقرّن بن مَرّخان بن ابراهیم بن موسی بن ربیعة بن مانع مریدی.^{۲۲}

مانع^{۲۳} از مشایخ قبیله بکر بن وائل بود و در قصبه دُرُوع از توابع طایف می‌زیست. او به سال ۱۴۴۶/۸۵۰ به دعوت پسر عم خود ابن دِرُوع که امیر منفوحه^{۲۴} و حجر الیمامه^{۲۵} و جَزْعَه، در نجد بود نزد وی رفت و واحه المُلَیّید و الغُضیّه را از او به تیول گرفته به کشاورزی پرداخت. اما مانع و پسرش به شیوه سایر مشایخ عرب خوی جنگجویی و تجاوز داشتند و گاهگاه به قبایل همسایه حمله می‌بردند. ربیعه به آل یزید تاخته مردان آن قبیله را از دم تیغ گذراند و زنان و اموالشان را تصاحب کرد. پسر او هم که موسی نام داشت از راهزنان معروف نجد بود و در عهد او، آل سعود به صورت دسته‌ای غارتگر در نجد شناخته شدند. ابراهیم دو پسر به نام وَطْبان و مُقرّن داشت که اوّلی سردودمان آل وطبان - ساکن زبیر نزدیک بصره - بود و دوّمی جدّ اعلاّی آل سعود است که در نجد به سلطنت رسیدند. از احوال مُقرّن و نیاکان

او تفصیلی در تاریخ باقی نمانده است. همین قدر می‌دانیم، سعود پسر مقرن نخستین فرد معروف این خاندان است که در درعیّه به امارت رسید. وی بر آل مَعْمَر که احوال او بودند تاخته اهالی درعیّه را قتل عام کرد و آل مَعْمَر را به عُیَیْنَه متواری ساخت و خود در آن شهر به امارت نشست. او در سال ۱۷۲۷/۱۱۴۰ در درعیّه درگذشت و پسرش محمّد حکمران آن شهر شد.

محمد بن سعود (۱۱۴۰-۱۱۷۹ ه.ق.)

چنان که گذشت، محمد بن عبدالوهاب وقتی نتوانست در عیینه بماند به درعیّه رفت. وی در آنجا به خانه یکی از شاگردانش که عبدالله بن سوَیْلَم نام داشت وارد شد و سایر شاگردان و مریدانش دور او را گرفتند. محمد بن سعود به تشویق برادرش ثُنَیّان و مَوْضِی همسرش از فرصت استفاده کرده به دیدار شیخ رفت و با او پیمان اتحاد منعقد کرد. از آن پس شیخ محمد مجال پیدا کرد نقشه‌هایی را که سالها در سر کشیده بود عملی کند و دولت وهابی را بر پایه‌ای استوار تأسیس نماید. محمّد به اشارت شیخ و ارشاد او ارتشی مجذوب و خونریز از اعراب تشکیل داده شروع به دست‌اندازی و غارت قبایل نجد کرد. «عُرَیْعِر» امیر احساء و حسن بن هبّه‌الله امیر نجران، در سال ۱۷۶۵/۱۱۷۸ برای رفع غائله وهابیان بر درعیّه تاختند. لیکن محمد بن سعود به تدبیر شیخ این خطر را دفع کرد. امیر احساء را ناگزیر از بازگشت به شهر خویش کرد و با امیر نجران پیمان صلح منعقد نمود. دهم بن دَوّاس، امیر ریاض دشمن سرسخت شیخ از سال ۱۷۴۷/۱۱۶۰ حملات خود را به درعیّه آغاز کرده بود که سالها ادامه داشت و موجب کشتار بسیار از طرفین شد. امیران حُرَیْمَلَاء و ضَرِیْه نیز هر وقت فرصت می‌یافتند بر درعیّه حمله می‌بردند. اما محمد بن سعود مقاومت می‌کرد و ابن عبدالوهاب نیز در میدان جنگ حاضر می‌شد و روحیه سربازان را تقویت می‌کرد. سرانجام محمد بن سعود در ۱۷۶۵/۱۱۷۹ بعد از بیست سال حکمرانی و جنگ درگذشت و جای خود را به پسرش عبدالعزیز سپرد.

عبدالعزیز بن محمد (۱۱۷۹-۱۲۱۸ ه.ق.)

در مدت دویست ساله حکومت آل سعود دو امیر در این خاندان به قدرت و مهابت و قساوت شهرت یافتند؛ یکی عبدالعزیز بن محمد بن سعود^{۲۶} و دیگری عبدالعزیز بن



عبدالرحمان. اولی به پشتیبانی شیخ محمد بن عبدالوهاب کشوری وسیع به تصرف آورد و دومی مملکت عربی سعودی را تأسیس کرد.

عبدالعزیز بن محمد به سال ۱۷۷۳/۱۱۸۵ بر عشایر متحد نجد تاخت و آنان را در قریهٔ حایر^{۲۷} شکست داد. بعد سپاهیان امیر ریاض را در سال ۱۷۷۳/۱۱۸۷ تار و مار کرد و پس از مرگ دهام شهر ریاض را به تصرف آورد. در ۱۷۷۶/۱۱۹۰ شهر تَرَمَدَه را گشود و سال بعد دو ناحیهٔ مهم سُدَیْر و وَشْم تسلیم او شدند.^{۲۸} سپس با امیر عیینه و سایر مشایخ نجد پیمان آشتی منعقد کرد و بیشتر قبایل آن خطه به عقیدت وهابی گراییدند. او اراضی خُرج و تهامه و شهرهای مجمعه و حرمه و بُرَیْدَه را تصرف کرد و در جنگ با غالب بن مُساعد شریف مکه پیروزی با او بود. در حمله به جبل شَمَر و حایل و قصیم بعد از قتل و غارت بسیار، آن نواحی را به تصرف آورد و با قتل عامهای بی‌رحمانه، اعراب سراسر عربستان را مرعوب و فرمانبردار خود ساخت.

اگر درنده خویی عبدالعزیز و پسرش سعود نبود، نه امارت سعودی دوام می‌یافت و نه مسلک وهابی رواج پیدا می‌کرد. به فرمان او هر مسلمان غیر وهابی چه شیعی و چه سنی واجب‌القتل و مال و ناموشش بر وهابیان حلال بود. تا کشف نفت هزینه ارتش و بودجه کشور سعودی از همین محلها، تأمین می‌شد. از جمله فتوحات عبدالعزیز که موجب شهرت او در عربستان شد، فتح مکه و مدینه و طایف بود که مشاهد متبرکه و قبور ائمه را ویران کرد و رسوم وهابی را در حجاز جاری ساخت. تصرف بحرین و چند امارت ساحلی خلیج فارس سابقه‌ای برای آل سعود بوجود آورده که همواره به آن استناد می‌کنند. در اواخر امارت عبدالعزیز بود که شیخ، در عمر نود و یک سالگی - و به قول «ابن بشر» مورخ نجدی در نود و هشت سالگی درگذشت.

از کارهای ننگین عهد عبدالعزیز این بود که پسرش سعود به امر او و فتوای علمای وهابی در فروردین ۱۲۱۷ ه. ق. به کربلا حمله کرد و اهالی آن شهر مقدس را قتل عام نموده، حرم حسین بن علی - ع - و عباس بن علی - ع - را ویران کرده به آتش کشید. در این حمله که به بهانه دست‌اندازی اعراب شیعی خزاعیل به حُجاج نجدی صورت گرفت شهر کربلا کاملاً غارت شد و خیابانهای آن از کشتگان انباشته گردید. اعراب وهابی کشتگان را برهنه می‌کردند

و لباسشان را می‌ربودند.^{۲۹} به مشاهد کربلا هر اهانتی توانستند کردند و جواهرات نفیس و پرده‌ها و قندیلها و هر چه طلا و نقره و اشیاء گرانبها و نذورات که در خزانهٔ حرمها بود یغما کردند. سپس اشیاء غارتی را بر شتران بار کرده به طرف نجد بازگشتند. می‌خواستند نجف را نیز ویران و قتل عام کنند لیکن سیلاب بهاری راه را برایشان بست و ناچار به درعیته بازگشتند.^{۳۰}

اما یکی هم پیدا شد که به شیوهٔ خود وهابیان از امیر سعودی انتقام بگیرد. در تابستان ۱۲۱۸/ ۱۸۰۳ روزی عبدالعزیز هشتاد و سه ساله در مسجد طریف در درعیه پیشاپیش نمازگزاران امامت می‌کرد. ناگاه مردی در کسوت درویشان از پشت سر بر او حمله کرد و کارد خود را تا دسته در پشت او فرو برد و او را به قتل آورد. گفتند که وی مردی شیعی از اهالی کربلا بود^{۳۱} و بدین طریق انتقام خون ناحق همشهریان خود را گرفت. او از چندی پیش به صورت طالب علم به درعیه آمده نزد مشایخ وهابی مشغول تحصیل بود. مردی آرام و سربراه می‌نمود و همه روزه برای نماز در مسجد می‌آمد و پشت سر عبدالعزیز نماز می‌گزارد تا آن روز که مجال یافت و کار او را ساخت. وهابیان بر آن مرد حمله برده سرش را بریدند و عبدالعزیز نیز بعد از ساعتی چند جان داد.

متصرفات سعودی در عهد عبدالعزیز به شرح ذیل بود: عَسِیر و تهامه، حجاز، عُمَان، احساء، قطیف، زیاره و بحرین، وادی الدّوایس، خَزْج، مَحْمِل و شَم، سُدَیر، قَصِیم، جبل شَمَر، درعیته، مَجْمَعَه، مَنبِج، پِیشَه، رَنبَه، تُرابه و...

در زمان عبدالعزیز انگلیسیها خاندان سعودی را شناختند و با سعودیان رابطهٔ دوستی برقرار کردند. «اولریخ ژاسپر زیتس»^{۳۲} مستشرق آلمانی در همان ایام با لباس درویشی به مکه آمد و در موسم حج در عرفات سعود بن عبدالعزیز را دیدار کرد - که سادگی او را می‌ستاید - این مستشرق را در یمن کشتند و یادداشتهای ارزشمند سفر حجازش از بین رفت.

سعود دوم که وهابیان او را کبیر لقب داده‌اند (۱۱۶۳-۱۲۲۹ ه.ق.)

او امیری شجاع ولی سفاک و بی‌باک بود و از نیروی ابتکار و اراده و سرعت عمل بهرهٔ کافی داشت. فتوحات سعودی در شبه جزیرهٔ عربستان و خلیج فارس به دست او انجام گرفت



و در سی سال آخر عمر پدرش، همهٔ امور کشور سعودی در دست او بود. سعود به سال ۱۲۰۳ هـ.ق. / ۱۷۸۸ م به حکم ابن عبدالوهاب از سوی پدر به ولایت عهد منصوب شد و بعد از مرگ عبدالعزیز مدت یازده سال بر عربستان سلطنت می‌کرد. حتی مورخان وهابی هم نتوانسته‌اند درنده‌خویی و قتل عامهای هولناک او را پنهان دارند. اشراف حجاز و امرای عرب طی نامه‌هایی باب عالی را متوجه خطر روزافزون قدرت پیشتاز وهابیان ساختند و به آنان فهماندند که این طایفه به عربستان بسنده نمی‌کنند و هدفشان تسلط بر سراسر متصرفات عثمانی و همهٔ مسلمانان است. سرانجام دربار اسلامبول تصمیم به رفع غائلهٔ وهابی گرفت و محمد علی پاشا حکمران مصر را مأمور کرد لشکری مجهز به عربستان اعزام کند و سعودیان و وهابیان را از بیخ و بن براندازد. در همین اوقات بود که سعود در عمر شصت و شش سالگی در درعیه به بیماری سرطان روده درگذشت و از عذاب مشاهدهٔ ویرانی کشورش به دست مصریان نجات یافت.^{۳۳}

ارتش مصر در عربستان

هیبت وهابیان تخت سلاطین عرب را به لرزه درآورده بود. در آن ایام کسی از بیم هلاکت جرأت سفر حج و زیارت نداشت. شریف غالب^{۳۴} پادشاه حجاز از هول جان تظاهر به وهابگیری می‌کرد و بعد از شکستی که از سعود خورد (۱۲۲۱ هـ.ق.) دستور داد قبور ائمه را در بقیع و سایر مشاهد و مزارات متبرکه را در مکه و مدینه با خاک یکسان کنند. او استعمال دخانیات را حرام اعلان کرد و مذهب حنبلی سفلی وهابی را در حجاز رسمیت داد... اما او و سایر بزرگان حجاز در نهان با دربار اسلامبول مکاتبه داشتند و برای نجات کشور خود می‌کوشیدند. سرانجام سلطان سلیم بن مصطفی (متوفی در ۱۲۲۲ هـ.ق.) امپراطور عثمانی مصمم به براندازی وهابیان و آل سعود شد و محمد علی پاشا را مأمور این مهم فرمود. او هم ارتشی مخلوط از سربازان ترک و آلبانی و عرب به فرماندهی پسرش طوسون پاشا به حجاز اعزام داشت. طوسون در سال ۱۲۲۷ / ۱۸۱۲، از بندر ینبع وارد مدینه شد و آن شهر را گشوده به سوی مکه شتافت. گرچه مقاومت وهابیان شدید بود اما در برابر آتش توپخانهٔ مصریان کاری از پیش نبردند و شکست یافتند. طوسون وارد مکه شد و بعد از چند روز محمد علی پاشا

نیز وارد مکه گردید. او شریف غالب را به جرم اهمال و سازش‌کاری معزول و زندانی کرد و برادرش سرور بن غالب را به مقام شریف مکه منصوب نمود.^{۳۵}

شکست آل سعود و سقوط درعیّه

بعد از سعود بن عبدالعزيز پسرش ابراهیم (ف ۱۲۳۵ ه.ق.) به امارت درعیّه رسید ولی از سویی بین او و عمویش عبدالله بن عبدالعزيز بر سر جانشینی اختلاف افتاده بود و در نتیجه جنگ خانگی سعودیان را ناتوان می‌کرد و از سوی دیگر ارتش مصر به سوی نجد در حال پیشروی بود. محمد علی پاشا که از پیروزی ارتش خود اطمینان حاصل کرده بود به قاهره برگشت و طوسون را با عده‌کافی و توپخانه قوی روانه نجد ساخت. طوسون بدون هیچ مانعی تا قلعه رس - دوپست و هفتاد کیلومتری شمال شرقی مدینه - پیش رفت ولی در آنجا با مقاومت شدید وهابیان برخورد کرد و با دادن تلفات بسیار نتوانست به پیشروی ادامه دهد. ناچار به پیشنهاد وهابیان تن به ترک محاصره داد و به قاهره بازگشت.

محمد علی پاشا از طوسون به سبب ضعفی که نشان داده بود خشمگین گشت و او را توبیخ و از امارت معزول کرد و پسر دیگرش ابراهیم پاشا را مأمور تسخیر نجد ساخت. ابراهیم با لشکری تازه‌نفس به نجد رفت و خود را به درعیّه رسانده پایتخت آل سعود را در محاصره گرفت. او با آتش سنگین توپخانه مقاومت وهابیان را درهم شکست و آنان را ناگزیر به تسلیم بلاشرط ساخت. عبدالله بن سعود - که برادر را برکنار کرده و خود به جای او نشسته بود - بعد از شش ماه مقاومت قلعه و پادگان درعیّه را تحویل مصریان داد (۱۲۳۴ / ۱۸۱۸) و هیأتی را به ریاست عمش عبدالله بن عبدالعزيز - که شیخ آل سعود بود - همراه شیخ علی بن محمد بن عبدالوهاب نزد ابراهیم پاشا فرستاد. به دستور ابراهیم اموال و املاک خاندان سعودی و ابن عبدالوهاب ضبط شد و عبدالله بن سعود را به اسلامبول بردند که در آنجا محکوم به سربریدن گردید. علمای وهابی و امرای سعودی را یا سر بریدند و یا تیرباران کردند و بعضی را به دهانه توپ بستند یا پی سپر سم ستوران ساختند. احمد بن رشید حنبلی قاضی درعیّه را در حضور ابراهیم شکنجه‌هایی شدید دادند از جمله دندانهایش را یکی یکی کشیدند. سپس پایتخت سعودی را به آتش کشیدند و تمامی خانه‌ها و آبادیهای آن را ویران کردند و شهر را با خاک

یکسان کردند. نخیلات و باغها و زراعت‌های درعیّه را نیز معدوم نمودند... زنان و کودکان و پیران بقیة السیف را به سایر بلاد نجد کوچاندند و بعضی امرای سعودی و مشایخ اولاد عبدالوهاب را به قاهره تبعید کردند. وقتی ارتش مصر از درعیّه برمی‌گشت دیگر در آن شهر هیچ مال و آبادی و هیچ ساکنی باقی نمانده بود.^{۳۶}

بعضی نتایج لشکرکشی ابراهیم پاشا به نجد

- نتایج لشکرکشی مصریان به عربستان را می‌توان به صورت ذیل جمع‌بندی کرد:
- ۱ - درعیّه و سایر شهرهای وهّابی بعد از حدود نود سال آبادانی، غارت و ویران گردید.
 - ۲ - کشور وسیع عبدالعزیز و پسرش سعود متلاشی شد.
 - ۳ - تعداد بی‌شماری از اعراب وهّابی قتل عام شدند.
 - ۴ - پیشرفت دعوت وهّابی متوقف شد و رعبی که از وهّابیان در دلها پیدا شده بود از بین رفت.
 - ۵ - سلطنت سعودی منقرض گردید.
 - ۶ - همراه با سربازان مصری و ترک و آلبانی، فرهنگ غربی تا قلب عربستان راه یافت، و پای اروپاییان به آنجا باز شد. بطوری که یک سال بعد از سقوط درعیّه (۱۲۳۶/۱۸۲۰) ارتش انگلیس در بحرین مستقر شد و نفوذ آن دولت در خلیج فارس توسعه یافت.
 - ۷ - بعد از این پیروزی بود که فکر ناسیونالیزم عرب در سر محمد علی پاشا و بعد شریف حسین پیدا شد و در قرن بیستم منشأ تحولات شگرف در خاورمیانه گردید.
 - ۸ - اندیشه وحدت قومی عربی، بعد از این پیروزی، در سر رجال عرب پیدا شد و از مصر نشأت گرفت.
 - ۹ - اندیشه تشکیل دولت بر اساس اسلام و قوانین اسلامی از همان ایام عملی شناخته شد.
 - ۱۰ - بعد از فتح عربستان و سوریه بود که محمد علی پاشا کشور خدیوی مصر را مستقل اعلام کرد...

سالهای فترت (۱۲۳۴/۱۸۱۸ - ۱۳۳۰/۱۹۰۲)

بعد از سقوط درعیه تا چند سال کسی از خاندان سعودی به فکر سلطنت نیفتاد. ابراهیم پاشا مقام حکمرانی نجد را به یکی از اعیان مصر به نام اسماعیل پاشا واگذار کرد و او از سوی خود افسری به نام خالد پاشا را که مردی ستمکاره و مهمل بود روانهٔ نجد کرد. صحرائشینان نجدی از ضعف وی استفاده کرده به حالت بدوی و غارتگری برگشتند و به جان هم افتادند. در سال ۱۸۱۹/۱۲۳۵ ترکی^{۳۷} پسر عبدالله بن سعود جمعی از اعراب را با خود همراه ساخته ریاض و بعد عارض را تصرف کرد و ارتش مصر را از این دو شهر بیرون راند. سپس اعراب جبل شَمَر و مطیر را با خود یار ساخت و دولت‌گونه‌ای تشکیل داد. در ۱۸۳۳/۱۲۴۲ فیصل بن ترکی از مصر گریخته به پدر پیوست و به یاری او احساء و قطیف را گرفت و ترکان را از وادی حنیفه بیرون راند. مشایخ قبایل شَمَر و حایل نیز با ترکی پیمان دوستی بستند و کار سعودیان دوباره رونق گرفت. اما بنی اعمام ترکی به فرماندهی مشاری بر او تاختند و ترکی را به قتل رساندند. مشاری در ریاض به امارت نشست لیکن در سال ۱۸۸۷/۱۲۹۴ فیصل پسر ترکی به کمک آل رشید ریاض را بازگرفت و مشاری را کشته، خود به جای او نشست. وقتی این خبرها به محمد علی پاشا رسید امیری را به نام خورشید پاشا مأمور نجد کرد و ریاض را گشوده جمعی از وهابیان را به قتل آورد و فیصل را با دو پسرش عبدالله و محمد و دو برادرش و جمعی از بنی اعمامش در بند کرد و به قاهره تبعید نمود. محمد علی پاشا یکی از امیرزادگان سعودی را که تربیت اروپایی داشت و از انضباط و فرمانبرداری او مطمئن بود به جای فیصل به حکومت نجد منصوب کرد (۱۲۵۴/ ۱۸۳۸) اما وقتی او به ریاض رسید اعراب بر او شوریدند و او را بیرون کردند. خالد سالها در عربستان در بدر بود تا اینکه به سال ۱۲۷۸ ه.ق. در جدّه درگذشت.^{۳۸}

محمد علی پاشا بر اثر فشار روس و انگلیس که حامیان عثمانی بودند، بعد از اعلام استقلال ناچار شد ارتش خود را از جزیرهٔ العرب فراخواند. فیصل بن ترکی بعد از رفتن مصریها فرصتی پیدا کرده از قاهره به نجد آمد و در ریاض به حکومت پرداخت و تا سال ۱۲۸۲ در آنجا بود. اما بعد از مرگش باز جنگ خانگی آل سعود شروع شد و به جان هم افتادند. آل رشید فرصت پیدا کرده ریاض را متصرف شدند و شیخ کویت دست‌اندازیهای خود را به نجد آغاز



کرد. ارتش عثمانی در سال ۱۲۸۸ ه.ق. به کمک کویته‌ها استان شیعه‌نشین احساء و قطیف را تصرف کرده ضمیمه بصره کردند. محمد بن رشید شمري^{۳۹} در سال ۱۳۰۶ ه.ق. بر آل رشید غلبه کرده ریاض را از ایشان گرفت و ضمیمه حکومت حایل ساخت. همین امیر شمري در سال ۱۳۰۸ ه.ق. ناحیه قصیم و عُنَیْزه و بُرَیْدَه را بگشود و یکه‌تاز صحاری نجد شد. بعد از فیصل پسرش عبدالرحمان برای استرداد ریاض با عشایر قصیم علیه ابن رشید متحد گشت و با او وارد جنگ شد. اما بسختی شکست خورد بطوری که دل از امارت برگرفته نجد را ترک گفت و رهسپار قطیف و احساء گردید. در احساء استاندار عثمانی به او پیشنهاد اطاعت کرد تا حکومت ریاض را بازباید اما نپذیرفت و وارد کویت شد. شیخ کویت ابتدا به او اجازه اقامت در خاک خود را نداد و عبدالرحمان ناگزیر چندی در قطر بسر برد. ولی بعد از چندی با موافقت مقامات عثمانی به کویت بازگشت و ده سال در آنجا با عسرت بسر برد تا آنکه پسرش عبدالعزيز ریاض را بگشود و او و سایر افراد خانواده را به آن شهر برگرداند.

بازگشت آل سعود به نجد

عبدالعزیز بن عبدالرحمان در ایام جنگهای داخلی نجد و درگیریهای خونین پسران فیصل با یکدیگر، روز ۲۹ ذی حجه ۱۲۹۳ / ۱۸۸۰ در ریاض متولد شد، در پنج سالگی الفبا را یاد گرفت و قرآن می‌خواند و اجزائی از کتاب الهی را از بر داشت، در هشت سالگی همراه با عمش محمد بن فیصل و شیخ عبدالله بن عبداللطیف آل شیخ در مجلس مذاکره آستی با محمد بن الرشید حضور داشت. در ده سالگی گرفتار مصائب زد و خوردهای خانوادگی شد و در یازده سالگی با والدین خود ناگزیر از ترک ریاض و کوچهای پیاپی در صحاری احساء و کویت و الربع الخالی گردید. او در این سفرهای پرخطر فنون جنگهای صحرايي و حکومت بر صحرانشینان را فراگرفت و در شعر و ادب عربی مهارت یافت. قسمت اعظم قرآن و احادیث نبوی را حفظ کرد و از امثال عربی و تاریخ و جغرافیای عربستان و وقایع و ایام قبایل و مفاخر و مثالب آنان و احوال رجال و سرداران صحرا اطلاع کافی به دست آورد. او بدویان را شناخت و خوبیها و توقعات و نیازهای ایشان را درک کرد و اخبار نجد و سرگذشت نیاکان خود را از پدر و سایر رجال سعودی شنید و از چگونگی مداخلات بیگانگان بخصوص ترکها و انگلیسها و

آمانیها در عربستان آگاهی کافی پیدا کرد. ضمناً از خاندان ابن عبدالوهاب اخبار سیره و مغازی رسول الله و تاریخ اسلام و شرح مذاهب اسلامی را بیاموخت و در مدرسهٔ اجتماع بدوی تجارب بسیار اندوخت... و خلاصه آنکه فردی شایسته برای حکومت در صحرا و کارشناسی مطلع از فرهنگ و سنن عربی بار آمد.

پدرش بعد از ترک ریاض ابتدا به یکی از قبایل عجمان پناه برد اما زندگی بین آن اعراب را برای خود و خانواده‌اش ناامن و پرخطر دید. پس به «الرَّبْعُ الخالی» رفته چند ماهی را بین قبیله بنی مُرّه گذراند. آن ماهها سخت‌ترین ایام زندگی عبدالعزیز بود. بنی مُرّه وحشی‌ترین و خونخوارترین اعراب صحرا بودند و شرایط بسیار دشوار زندگی در صحاری سوزان و بادهای سموم و گرسنگی و تشنگی و خوردن سوسمار و خرماي خشک و شیر شتر برای امیرزاده‌ای جوان چون او سخت و بلکه غیر قابل تحمل می‌نمود. مع ذلک همهٔ این دشواریها را ناگزیر بر خود هموار کرد و راه و رسم مبارزه با فقر و گرسنگی و تشنگی را بخوبی فراگرفت.

خانهٔ عبدالرحمن در کویت کوچک و نامناسب بود، افراد خانوادهٔ او فقط دو اطاق خواب و یک اطاق نشیمن و یک اطاق برای انبار و پخت و پز داشتند. لیکن در همین سرای کوچک حرفهای بزرگ زده می‌شد و رجال سیاسی عرب و اروپایی در آن رفت و آمد می‌کردند. ترکها می‌خواستند عبدالرحمان را به سوی خود بکشند. شیخ کویت که از روی کشته دو برادرش گذشته به امارت رسیده بود و آرزوی تسلط بر عربستان را در سر می‌پروراند. پیوسته حرکات و فعالیتهای عبدالرحمان را زیر نظر داشت. روسها می‌کوشیدند از ضعف ایران و عثمانی استفاده کنند و بر راه دریایی هند مسلط شوند. آلمانیها با ترکان عثمانی ساخته، درصدد بودند راه‌آهن برلین را به کویت متصل سازند و بالأخره انگلیسیها که بیش از سه قرن در خلیج فارس سابقه داشتند و در بوشهر و سایر بنادر معتبر ایران نمایندگی سیاسی و بازرگانی دایر کرده بودند - و دامنهٔ نفوذشان از مشرق تا اقیانوس کبیر امتداد داشت - نقشه‌های دقیق برای عربستان طرح کرده مراقب عبدالرحمان و عبدالعزیز بودند و آن پدر و پسر را می‌آزمودند.

عبدالعزیز همهٔ این جریانات را می‌دید و مذاکراتی را که با پدرش می‌شد می‌شنید و در ذهن خود نقشهٔ استمداد از بریتانیا را برای استرداد ملک موروث می‌پروراند. قبل از او شیخ



مبارک از این راه رفته و کشتیها انگلیسی را برای حمایت خود به ساحل کویت کشیده بود. عبدالرحمان در ایام اقامت در کویت بخت خود را برای حمله به عشایر قحطانی و جنگ با آل رشید برای پس گرفتن ریاض از ایشان آزمود اما شکست خورد. شیخ مبارک هم یک بار به ریاض حمله برد لیکن در برابر حریف بسختی مغلوب گردید (۱۳۱۸ / ۱۹۰۰) مقدر این بود که ریاض به دست عبدالعزيز فتح شود و سلطنت سعودی بار دیگر در نجد استقرار یابد.

بلعجی تاریخ

عبدالعزيز وقتی به مرز بیست سالگی نزدیک شد تصمیم گرفت خطر کند و به هر قیمت شده پایتخت خانوادگی را از آل رشید بازستاند. او در این وقت مثل پلنگ صحرا چابک و زورمند و مغرور و به قدر کافی تجربه نظامی و سیاسی آموخته بود. دیگر تحمل زندگی محقر و جیره‌خواری شیخ کویت را نداشت. از این رو بعد از اندیشه بسیار، نقشه‌ای جسورانه برای فتح ریاض کشید و فکر خود را با پدرش و شیخ مبارک در میان نهاد. ابتدا هر دو مخالفت کردند و مخصوصاً شیخ مبارک که ضرب شست ابن رشید را چشیده بود، او را از این اقدام پرخطر برحذر داشت. اما عبدالعزيز آن قدر اصرار ورزید تا هر دو را موافق ساخت. شیخ کویت چند شتر و تعدادی سلاح و مقداری آرد و روغن و شکر و قهوه و خرما در اختیار او گذاشت و عبدالعزيز همراه نوزده تن از خویشان و دوستان از جمله برادرش محمد و پسرعموهایش عبدالله بن جلاوی و عبدالعزيز بن مساعد به سوی سرنوشت به راه افتاد. چند ماهی بین اعراب برای یافتن یاران کارآمد گردش کرد اما جز بیست جوان ماجراجوی قابل اعتماد کسی را نیافت. این جمع چهل نفری به سوی ریاض عزیمت کردند و در زمستان سال ۱۳۱۹/۱۹۰۱، از بین عشایر احساء و نجد گذشته شبانه خود را به منزلی نزدیک آن شهر رساندند.

عبدالعزيز که تا آن ساعت نقشه استراتژیکی خود را بر یاران فاش نساخته بود به ده تن از ایشان امر کرد که در آن منزل بمانند و از شتران و بئنه و خوارباری که داشتند محافظت کنند. به ایشان گفت اگر تا بیست و چهار ساعت دیگر نیامدم شما به کویت برگردید. سپس با بیست و نه نوجوان نخبه که شجاع‌ترین جنگاوران صحرا بودند شبگیر پیاده به سوی قلعه ریاض - که المصمک نام دارد - به راه افتاد. این دسته همه مسلح به شمشیر بودند و بعضی

طیانچه هم داشتند. حاکم ریاض از سوی ابن رشید عجلان نام داشت و او شبها را در قلعه می‌خوابید و صبح زود برای صرف صبحانه به خانه خود که دیوار به دیوار قلعه بود می‌رفت. عبدالعزیز و همراهان با تدبیری ماهرانه، ابتدا به خانه‌ای در جنب خانه عجلان وارد شدند و بعد آهسته از دیوار بالا رفته به خانه او رفتند. به دستور عبدالعزیز دو همسر عجلان که در آن خانه خفته بودند در اطاقی بازداشت شدند. یکی از آن دو از وابستگان آل سعود بود و اطلاعات سودمندی در اختیار سعودیان گذاشت. عبدالعزیز و همراهان آن شب را به خواندن قرآن و نماز و خوردن قهوه و خرما گذراندند و نخوابیدند و سپیده‌دم شمشیرها را حمایل کرده و پشت دروازه مَصْمَك موضع گرفتند. وقتی عجلان دروازه قلعه را گشود که بیرون بیاید ابن سعود و همراهانش را منتظر خود دید. او به شتاب برگشت که دروازه را ببندد اما سعودیان به او مجال ندادند و وارد قلعه شدند. در دالان قلعه جنگ خونینی درگرفت که به پیروزی ابن سعود منتهی شد و عجلان به قتل رسیده مصمک به تصرف عبدالعزیز درآمد. در این نبرد کسی از سعودیان کشته نشد اما هشتاد نفر محافظان قلعه که به سختی مقاومت کردند همه کشته شدند. بدین ترتیب شهر ریاض روز چهارشنبه چهارم شوال ۱۳۱۹ ه.ق. برابر با دوازدهم ژانویه ۱۹۰۲ م. به تصرف عبدالعزیز بن عبدالرحمان درآمد. اثر حربه ابن جلاوی پسر عم عبدالعزیز که به طرف عجلان پرتاب کرده و به خطا به دروازه خورده بود هنوز باقی است و نویسنده آن را دیده است.

نیم قرن کوشش و جدال

به موجب قانون صحرا، حق یعنی زور. عبدالعزیز هم به همین حق طی نیم قرن به زور شمشیر خود همه قدرتهای شبه جزیره عربستان را درهم کوبید و برای تحکیم مبانی سلطنت خویش از کشتار بی‌امان و دسته‌جمعی مخالفان خویش مضایقه نکرد. وقتی اهل ریاض خبر سقوط مَصْمَك و قتل عجلان و یارانش را شنیدند دسته دسته رو به عبدالعزیز آوردند. تمامی اموال و اسلحه و اسبان و شتران ابن رشید به دست ابن سعود افتاد و او در ریاض سلطنتی را بنیان نهاد که تاکنون که نود سال از آن می‌گذرد، محور سیاست شبه جزیره و عامل تعیین کننده در جهان عرب به شمار می‌رود. شرح زندگی افسانه‌ای و کشورگشایی‌های



ابن سعود در دوره پنجاه و یک ساله سلطنت او در صدها کتاب و مقاله در زندگی و بعد از مرگ او به رشته تحریر درآمده است و در این مقاله مجالی برای تفصیل آنها نیست. ذیلاً فهرست‌وار بعضی اقدامات بنیادی عبدالعزیز را - که چهره عربستان را دگرگون کرده است - به عرض خوانندگان می‌رساند:

۱ - استقرار پایتخت سعودی در ریاض که موجب آبادانی آن شهر و امنیت صحاری نجد شد.

۲ - بعد از غلبه بر ارتش عبدالعزیز بن رشید،^{۴۰} امیر سفاک و قدرتمند حائل و صحاری نجد، در محل «دیلیم» سراسر نجد تسلیم وی شد. - ۱۹۰۴/۱۳۲۲ -.

۳ - ارتش عثمانی را که به یاری ابن رشید آمده بود در محل «شینانه» در هم شکست. - ۱۹۰۴ م -.

۴ - ابن رشید را در محل «روضه مهناء» شکست قطعی داد و او را به قتل رساند. - ۱۹۰۶/۱۳۲۴ -.

۵ - اعراب کویتی را که به تحریک شیخ مبارک و عثمانیها به جنگ آمده بودند شکست داد. - ۱۹۰۶ م -.

۶ - ارتش عثمانی را شکست داد و از نجد بیرون راند. - ۱۹۰۶ م -.

۷ - در سال ۱۹۱۲/۱۳۳۰ برنامه اسکان اعراب صحراگرد و تأسیس واحدهای رزمی کشاورزی را در نجد و قصیم آغاز کرد و از راهزنان خونخوار مجاهدانی بانضباط و معتقد به مذهب حنبلی وهابی به نام «اخوان» به وجود آورد که در «هجره» - جمع هجرت - ساکن شده ضمن عمل کشاورزی احکام دین و فنون جنگ صحرائی را فرامی‌گرفتند و تا آخرین نفس در جنگها پایداری می‌کردند و عقیدت وهابی را در عربستان تبلیغ می‌نمودند. بسط قدرت عبدالعزیز (که به نام ابن سعود معروف شده است) و فتوحات او و رعب و هیبتی که از وهابیان در دلها افتاده بود همه نتیجه حملات شجاعانه اخوان بود. گارد ملی یا سپاه پاسداران سعودی که امروز حافظ امنیت صحرا هستند و در همه جا حضور دارند بازمانده تشکیلات «هجره» و اخوان است.

۸ - استان احساء و قطیف و هفوف و سراسر منطقه شرقی عربستان را از ترکان

عثمانی گرفت و ضمیمه قلمرو خویش ساخت. - ۱۹۱۳/۱۳۳۱ -.

۹- دولت آل رشید را در حائل منقرض کرد و آن ناحیه و اراضی شمالی عربستان را به تصرف خود درآورد. - ۱۹۲۱/۱۳۳۹ -.

۱۰- در محل عقیر - در کنار خلیج فارس با «سرپرستی کوکس» کمیسر عالی انگلیس در عراق ملاقات و معاهده همکاری با انگلستان را امضاء کرد و به مسألهٔ تحدید حدود نجد و عراق فیصله داد. این نخستین پیمان رسمی بود که ابن سعود با دولت انگلستان بست و شرح آن را امین ریحانی - نمایندهٔ کمپانیهای نفت آمریکایی - در کتاب ملوک العرب و در تاریخ نجد الحدیث شرح داده و خود او هم در این ملاقات حضور داشته است.^{۴۱} ۱۹۲۲/۱۳۴۱ -.

۱۱- ابن سعود که مصمم به تسخیر حجاز شده بود در سال ۱۹۲۳/۱۳۴۲ شورای از علمای وهابی در ریاض تشکیل داد تا نظر خود را دربارهٔ حرمین و حکومت شریف حسین بیان کنند. این شورا به اتفاق آرا شریف حسین و دولت او را محکوم کردند و فتوا دادند که عبدالعزیز صالحترین فرد برای ادارهٔ امور حرمین است. این شورا رأیهایی که صادر کرد مقدمهٔ حملهٔ ابن سعود به حجاز و تصرف آن استان بود.

۱۲- ابن سعود در سال ۱۹۲۴/۱۳۴۳ لشکر به حجاز برد و بعد از کشتارهای بی‌رحمانهٔ طایف و مدینه، ملک حسین شریف مکه را شکست داد و شهر مقدس مکه و مدینه و سایر بلاد حجاز را تصرف کرد. بعد از این پیروزی بود که خود را پادشاه نجد و حجاز خواند و دولت انگلیس نخستین دولتی بود که این سمت او را به رسمیت شناخت.

۱۳- ابن سعود روز بیست و سوم جمادی الثانی ۱۳۴۴ / هشتم ژانویه ۱۹۲۶، از اهالی مکه بیعت گرفت که به سمت «ملک حجاز و سلطان نجد و ملحقات» با او بیعت کردند.

۱۴- در تاریخ بیستم رمضان ۱۹۲۹/۱۳۴۸ بر عرشه یک کشتی انگلیسی با فیصل اول، پادشاه عراق ملاقات نمود و این دو دشمن دیرین بیشتر اختلافات خود را حل کردند.

۱۵- در تاریخ هفدهم جمادی الاولی سال ۱۳۵۱ / هجدهم دسامبر ۱۹۳۲ به موجب فرمانی نام کشور خود را «المملکه العربیة السعودیة» گذاشت و در شانزدهم محرم ۱۳۵۳ / ۱۱ مه ۱۹۳۳ پسرش سعود را ولیعهد خویش ساخت.^{۴۲}

۱۶- بعد از فتح حجاز به فکر رهبری جهان اسلام و تشکیل وحدت اسلامی و وحدت



- عربی افتاد. همان خیالی که پیش از او در سر شریف حسین پیدا شده بود.
- ۱۷ - بعد از جنگ‌های سختی در سال ۱۳۵۳ ه. ق. با حسن ادریسی^{۴۳} پادشاه تهمامه و امام یحیی^{۴۴} پادشاه یمن آشتی کرد و آن دو عملاً مطیع ابن سعود شدند.
- ۱۸ - بزرگترین خوشبختی ابن سعود پیدا شدن نفت در منطقه شرقی بود که امتیاز استخراج آن را به کمپانی آمریکایی استاندارد اویل و سپس شرکت «آرامکو» واگذار کرد. از سال ۱۹۳۹/۱۳۵۸ جریان نفت سعودی به کشورهای غربی آغاز شد و درآمد آن موجب آبادانی عربستان و ثروت بی‌کران سعودیان گردید.^{۴۵}
- ۱۹ - در دو جنگ بزرگ جهانی به کمک انگلستان، موفق شده عربستان را بی‌طرف و امن نگاه دارد.
- ۲۰ - در تاریخ دوم ربیع الاول ۱۳۶۴/ ۱۵ فوریه ۱۹۴۵ در قیوم - مصر - با روزولت رئیس جمهور آمریکا^{۴۶} ملاقات و مذاکره کرد. در همین سفر بود که با فاروق - پادشاه مصر - و شُکری قوُتی رئیس جمهوری سوریه و نیز با وینستون چرچیل نخست‌وزیر و انتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان دیدار و گفتگو کرد.
- ۲۱ - قدرت و ثروت ابن سعود و موقع ممتاز او نزد دولتهای عربی و غربی سبب شد که شیوخ خلیج فارس از او حرف شنوی داشته باشند و به برتری او معترف گردند.
- ۲۲ - علی^{۴۷} رغم دشمنی کهن خاندان سعودی با اعقاب محمد علی پاشا روابط سیاسی و فرهنگی نزدیک با ملک فاروق پادشاه مصر برقرار ساخت.
- ۲۳ - وفاداری خود را به غرب در تمام عمر خود حفظ کرد. هنوز اعقاب او از ثمرات این دوستی متقابل برخوردارند.
- ۲۴ - ابن سعود و چهار فرزندش - که یکی بعد از دیگری به سلطنت رسیده‌اند - از برقراری هرگونه رابطه با روسیه شوروی و اجازه تشکیل حزب و جمعیت سیاسی خودداری کرده‌اند. شاید یکی از عواملی که مانع پیشرفت افکار کمونیستی در عربستان شده است همین باشد.
- ۲۵ - علی رغم مخالفت علمای وهابی، از ویران کردن گنبد و روضه مطهره رسول الله(ص) خودداری کرد. البته دخالت دولتهای اسلامی - از جمله ایران - با وساطت آمریکا و

انگلیس در این امر مؤثر بوده است.

۲۶ - تعمیر کعبه مشرفه و بازسازی مسجد الحرام و آب‌رسانی به مکه و احداث طرق و شوارع و مدارس و بیمارستانها و توسعه عمران و آبادی... امری است که سعودیان به آن افتخار می‌کنند.^{۴۷}

عبدالعزیز ابن سعود در تاریخ نهم نوامبر ۱۹۵۳ م/ ۱۳۷۳ ه.ق. در طایف در عمر هشتاد سالگی درگذشت. جنازه‌اش را به حکم وصیت به ریاض برده در گورستان عمومی دفن کردند. نویسنده در ریاض آن گورستان را دید و مشاهده کرد که قبر ابن سعود فرقی با سایر قبرها نداشت و به جای مدفن شاهان قدیم سعودی و علمای وهابی که کهنه شده است مرده دفن کرده‌اند. روش زندگی ابن سعود تا پایان عمر بدوی و عربی و طبق سنن حنبلی وهابی بود. سادگی و بی‌تکلفی را با قساوت و مهابت در خود جمع داشت و از بخششهای سخاوتمدانه دریغ نمی‌کرد. شاعر و خطیبی فصیح و توانا بود و اوقات فراغت را با علما و اهل ادب و تاریخ می‌گذراند. گرچه به ظاهر مهربان می‌نمود اما در عمل مستبد و خشن و بی‌گذشت بود و مأمورانش طیفی از رعب در همه‌جا پراکنده بودند؛ روشی که مطمئن‌ترین و قاطع‌ترین شیوه فرمانروایی در صحرا است. در سیاست خارجی به غرب متکی بود و در سیاست داخلی از پشتیبانی علمای وهابی و احساسات اسلامی مردم و رسوم عشایری استفاده می‌کرد. در کار رادیو و مطبوعات و سایر رسانه‌های گروهی شخصاً و بطور روزانه مراقبت داشت. روشی که تا امروز در عربستان ادامه دارد. با نوشتن قانون و تأسیس وزارت دادگستری و تشکیل پارلمان و محاکم عرفی مخالف بود و به جز فقه حنبلی هیچ قانونی نزد او ارزش نداشت. قبایل صحراگرد را به وسیله رؤسای آنها در اختیار داشت و اداره می‌کرد. تا امروز، در روزهای پنجشنبه اگر ملک در ریاض باشد ریش سفیدان و مشایخ عشایر را می‌پذیرد و به سخنانشان گوش داده، حاجاتشان را برمی‌آورد و به هریک عطایی فراخور اهمیت عشیره او می‌دهد. ابن سعود تا مدتی با بودجه‌نویسی مخالف بود و می‌گفت همه درآمدهای کشور ملک من است و کسی حق ندارد تصرفات مرا در این اموال محدود سازد. هیأت دولت در عهد ابن سعود و پسرانش آلت بلااراده‌ای برای اجرای اراده ملک‌اند و از برادران و خویشاوندان ملک یا وابستگان ایشان انتخاب می‌شوند. افسران و افراد ارتش و گارد ملی نیز از عناصر مطمئن و



معتقد به مذهب حنبلی وهابی هستند. هیچ غیر سعودی اعم از عرب و عجم در اراضی مکه و مدینه حق مالکیت ندارد و به هیچ غیرمسلمان اجازه سکونت در عربستان نمی‌دهند^{۴۸} و هیچ معبدی جز مسجد در کشور سعودی نیست. شیعیان که در احساء و قطیف و دمام و ظهران و خُبر، و چند هزار نفر هم به نام نخاوله در مدینه سکونت دارند در اقلیت و تحت فشارند. از عهد ابن سعود تاکنون تبلیغات وهابی در اطراف خلیج فارس و بحر عمان و در هندوستان (هند و پاکستان و بنگلادش) و مالزی و اندونزی و سری لانکا و مالدیو... و سایر مناطق سنی‌نشین شرق ادامه دارد و نتایج مهم سیاسی از آن برده می‌شود. اما سیاستهای ناسیونالیستی عربی اثری در ابن سعود نداشت و مذهب و موقع خود را بالاتر از این جهت‌گیریها می‌شمرد.

تداوم قدرت سعودی مرهون رسوم عربی صحرائی و پیوستگیهای عشیره‌ای و ولاء و خویشاوندیهای نسبی و سببی است. عبدالعزیز و سایر افراد خاندانش از طوایف نیرومند عرب زن می‌گیرند و از این راه طرفدار و هم‌عقیده بسیار پیدا می‌کنند. در ریاض به این جانب گفته شد که ابن سعود هنگام مرگ ۱۱۲ پسر و تعداد بی‌شماری دختر از زنان گوناگون باقی گذاشت. همهٔ اعقاب عبدالرحمان بن فیصل - پدر عبدالعزیز - که تعدادشان به قرار مسموع به چهار هزار نفر می‌رسد از خزانهٔ دولت مستمری کافی دریافت می‌دارند و برادرانی که از یک مادرند با هم متحد و حافظ منافع احوال خویش و قبیلهٔ مادر می‌باشند.

هنوز سایهٔ ابن سعود بر سر عربستان است

از سی و شش سال پیش که عبدالعزیز بن سعود در گذشته تا امروز چهار پسرش، یکی بعد از دیگری به سلطنت عربستان رسیده‌اند. چنان که گذشت ابن سعود پسرش سعود را با تصویب شورای علمای وهابی به ولیعهدی اول و پسر دیگرش فیصل را به ولیعهدی دوم و وزارت خارجه تعیین کرد. وقتی سعود به سلطنت رسید فیصل را ولیعهد اول و برادرش خالد را ولیعهد دوم اعلام کرد. فیصل بعد از چندی پس از جلب‌نظر شورای روحانیت برادر را از سلطنت خلع نمود و خود زمام امور را به دست گرفت. (۱۱ آبان ۱۳۴۶ ه.ش) او برادرش خالد را ولیعهد اول و نایب نخست‌وزیر و برادر دیگرش عبدالله را ولیعهد دوم تعیین کرد و سمت

نخست‌وزیری و وزارت خارجه را خود برعهده گرفت. او مردی مدبّر و دوراندیش و معتدل و باهوش و حوصله بود. در دوران سلطنت او عربستان ترقی بسیار کرد. و با همه دولت‌ها روابط دوستانه را حفظ کرد. در پرتو لیاقت شیخ احمد زکی یمانی وزیر نفت سعودی و مبتکر سازمان دولتهای صادر کننده نفت (اوپک OPEC) ثروت عربستان بیش از حدّ انتظار زیاد شد. با آمریکا و انگلیس هر دو صمیمیت داشت. برای امنیت کشور و رفاه حال حجاج بیت‌الله گام‌های بلند برداشت و نسبت به شیعیان و سایر مسلمانان غیر وهابی به مدارا رفتار کرد. شاید حاجیان ایرانی امن و رفاهی را که در عهد فیصل دیدند دیگر هرگز نبینند. برای پیشرفت تمدن و صنعت و فرهنگ کوشش بسیار کرد و امن و رفاه را تا دورترین نقاط صحرا امتداد داد... مع‌ذلک سرانجام دستخوش توطئه و مطامع آل‌سعود گردید و برادرزاده‌اش او را به قتل رسانید (۱۳۹۵/۱۹۷۵) بعد از فیصل برادرش خالد که مردی آرام و کم‌حرف بود به سلطنت نشست ولی او بیمار و ضعیف بود و بعد از هفت سال بدون این که خدمت مهمی به کشور خود کرده باشد درگذشت (۱۳۶۲ ه. ش).

بعد از خالد برادرش فهد پادشاه شد. طبق وصیت ابن سعود پسرانش به ترتیب سن، به شاهی می‌رسند. وی که اکنون هفت سال است بر تخت سعودی تکیه زده برادرش عبدالله را ولیعهد اول و برادر دیگرش سلطان را ولیعهد دوم و وزیر دفاع و هواپیمایی و برادرزاده‌اش سعود بن فیصل را وزیر خارجه تعیین کرده است. اما سمت ریاست دولت را خود عهده‌دار است. او تنها پادشاه سعودی است که زبان انگلیسی را به طلاقت تکلم می‌کند. طبق سنت سعودی روابط محکمی با آمریکا و انگلیس دارد. مردی کارآمد و سختگیر است اما روش اعتدالی و بی‌طرفی را به عکس اسلاف خود رعایت نمی‌کند و علناً به تعصب قومی عربی پیوسته است. برای تشکیل شورای همکاری شیوخ خلیج فارس و برای تأسیس اتحاد نظامی ایشان (سپر جزیره) و تقویت اتحادیه عرب پیشقدمی نشان می‌دهد و از بذل دلارهای نفتی در این راه مضایقه ندارد. همین روش ناصواب است که منتهی به مسلح شدن شیوخ و ناامنی خلیج فارس و ناامنی منطقه شده و پای آمریکا و سایر دولتها را به خلیج فارس باز کرده است. با کینه‌ورزی و سوء سیاست، شیعیان احساء و قطیف را به قیام مسلحانه واداشته است. برخلاف پیشینیان خود آداب شرعی را ولو به ظاهر رعایت نمی‌کند. ثروت سرشار ملت خود را



در راه حفظ نظام‌های فاسد عربی صرف می‌کند... و گناه نابخشودنی او کمکه‌های بی‌حساب به رژیم آتش‌افروز عراق در جنگ تحمیلی هشت ساله با ایران است که منجر به شهادت و معلول شدن و مفقود شدن صدها هزار جوان بی‌گناه و ویرانی قسمت عظیمی از کشور ما شد. گناه زشت دیگر رژیم او برهم‌زدن امنیت حج و هتک حرمت حریم کعبه و کشتار حاجیان ایرانی و غیرایرانی در موسم ۱۴۰۷ ه.ق. و بعد منع حاجیان کشور، از ادای فریضة حج است، «و من أظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه و سعی فی خرابها»^{۴۹}

برای ثبت در تاریخ

تاریخ نودساله سلطنت ابن سعود و چهار فرزندش پر است از مطالبی که از نظر تاریخ اسلام و ایران حائز اهمیت است. ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- در روایات اسلامی راجع به حفر چاه زمزم به وسیله عبدالمطلب آورده‌اند که: «وقتی عبدالمطلب زمزم را کشف کرد دو آهوی طلا و چند شمشیر و زر بسیار بدست آورد که ساسان پادشاه ایران به حرم کعبه اهدا کرده بود... عبدالمطلب باب کعبه را با آنها بساخت»^{۵۰} یاقوت حموی هم به نقل از مسعودی^{۵۱} آورده است که: «ایرانیان عقیده دارند که از اولاد ابراهیم‌اند و پیشینیان ایشان برای بزرگداشت جدّ خود ابراهیم خلیل به زیارت بیت‌الله می‌رفتند و کعبه را طواف می‌کردند تا شعار نیای خویش را برپای دارند و انساب خود را حفظ کنند. آخرین پادشاه پارسی که به حج بیت‌الله رفت ساسان بن بابک بود... شاعر باستانی تازی در این باره گفته است:

زمزمت الفرس علی زمزم و ذلك من سالفها الأقدم

و بعد از ظهور اسلام یکی از شاعران ایرانی چنین گفته است:

و ما زلنا نحجّ البیت قِذْماً و نُلقی بالأباطح آمینیناً^{۵۲}

و ساسانُ بن بابک سارَ حتی^{۵۳} اتی البیت العتیق بأضیدینا

و طاف به و زمزم عند بئر لإسماعیل تزوی الشارینا^{۵۴}

به موجب این اخبار - این صدقاً و این کذباً - ایرانیان صدر اسلام افتخار می‌کردند در عصری که مشرکان جزیره العرب کعبه را با بُتهای خود ملوث کرده، زشت‌ترین گناهان را در

مطاف و مسجدالحرام مرتکب می‌شدند به زیارت حج می‌رفتند و شاهان هدایایی به کعبه تقدیم می‌داشتند.

اکنون متأسفانه حق خدمت قدیم ایرانیان را به کعبه مشرفه فراموش کرده مسلمانان ایرانی را از زیارت بیت‌الله بازمی‌دارند!!

۲- یازدهمین و آخرین بازسازی کعبه به دست یک مجتهد کاشانی انجام گرفته است. سید زین العابدین بن نورالدین بن مراد بن علی بن مرتضی الحسینی الکاشانی که این خدمت بزرگ اسلامی را عهده‌دار بود شرح آن را در دو رساله، یکی به فارسی و دیگری به عربی هر دو به نام «مفرحة الأنام فی تأسیس بیت الله الحرام» بیان کرده است. این هر دو رساله را مرحوم شیخ آقابزرگ طهرانی صاحب الذریعة الی تصانیف الشیعه در کتابخانه ملا محمد علی خوانساری در نجف مطالعه کرده و نسخه فارسی آن را در کربلا نزد شیخ محمد علی قمی دیده است.^{۵۵} سید زین العابدین از شاگردان موسی محمد امین استرآبادی بوده و او را در مکه به جرم تشیع به شهادت رسانده‌اند. شرح احوال او در ریاض العلماء و مستدرک الوسائل و نجوم السماء و دارالاسلام مسطور است که همه او را بانی کعبه معرفی کرده‌اند. سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه^{۵۶} توفیقی را که در بنای کعبه نصیب سید زین العابدین شده است از نوشته خود او چنین شرح می‌دهد: «سپیده دم روز چهارشنبه نوزدهم شعبان ۱۰۳۹ ه.ق. بارانی چنان شدید، که گویی دهان مشکها را گشوده باشند، مدت دو ساعت و دو درجه بر مکه فرو بارید. سیل وارد مسجد الحرام شد و به قدر دو ذراع و ربع ذراع از سر کعبه گذشت و چهار هزار و دو نفر مرد و زن و کودک در آن حادثه جان سپردند... روز پنجشنبه بیستم شعبان دیوارهای شرقی و شامی یعنی تقریباً نصف کعبه فرو ریخت. این واقعه در عهد سلطنت سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی اتفاق افتاد... من با شریف مکه مذاکره کردم که خانه خدا را باید به نفقه اهل خیر و به دست خود ایشان نوسازی کرد و در ظاهر آن را به سلطان نسبت داد. شریف ابتدا موافقت کرد اما کسانی او را از این اقدام منصرف کردند. من نزد خدا تضرع کردم که از این سعادت چیزی هم نصیب من فرماید. خبر ویرانی کعبه به سلطان عثمانی رسید و دستور داد کعبه را از کف زمین ویران و سپس نوسازی کنند. دو نفر را هم از سوی خود برای سرکاری به مکه فرستاد. روز سه‌شنبه سوم جمادی‌الآخر ال ۱۰۴۰ شروع به کندن دیوارهای

کعبه نمودند و من هم با سایر کارگران مشغول بنایی شدم. از الطاف الهی این بود که وکیل سلطان و مباشر او هر دو مرید من شدند به طوری که دربارهٔ بنای کعبه هرچه به ایشان می‌گفتم به کار می‌بستند... همهٔ دیوارهای کعبه را جز رکن حجریه تا جایی که حجرالاسود را بر آن کار گذاشته بودند - برچیدند. برای اینکه کسی به حجر دست نزند سنگی روی آن گذاشتند. من به دو فرستادهٔ دربار اسلامبول گفتم باید رکن و حجر را با احتیاط بیشتری محافظت کرد و آنان پوششی از تخته روی آن گذاشتند. شب یکشنبه بیست و دوم ماه جمادی الآخر تصمیم گرفته شد که از فردا صبح، کار بنای خانه را شروع کنند. در آن شب من با زاری و ابتهاج از خدای تعالی التماس نمودم که مرا سازندهٔ خانهٔ خود قرار دهد. با خود می‌اندیشیدم وقتی شریف مکه و شیخ الحرم و قاضی و وکیل سلطان و علما و خادمان حرم هستند از من با این ناتوانی چه کاری ساخته است؟ پس غسل کردم و هنگام سحر وارد مسجد الحرام شدم. از توفیقات الهی این بود که بعد از نماز صبح غیر از مباشر و چند کارگر کسی در مسجد نماند. وقتی مباشر مرا دید گفت: سید زین العابدین فاتحه بخوان. من فاتحه و دعای سریع الاجابه را - که در کافی روایت شده است و با «اللهم انی أسألك باسمك العظیم الأعظم...» شروع می‌شود - خواندم. آنگاه سنگ مبارک رکن غربی را به دست گرفتم و محمد حسین ابرقویی که از صلحا بود طاسی پر از ساروج پیش من آورد. آن ساروج را در زاویهٔ رکن غربی زمین ریختم و پهن کردم و بسم‌الله گفته سنگ را بر اساس ابراهیم - علیه السلام - کار گذاشتم. روز نهم رجب به حجرالأسود رسیدند. من به نفس خود سه ذراع از ارتفاع و تمامی عرض روی رکن حجرالأسود را ساختم. بسیار کوشیدند حجرالأسود را از جای خود بردارند اما نتوانستند. آن روز من دعایی را که معروف به سیفی است می‌خواندم و بیست و هفت بار مکرر نمودم. در بیست و دومین بار بود که باب کعبه را کار گذاشتند. روز سیزدهم شعبان ستونهای خانهٔ خدا را به درون کعبه بردیم. روز پانزدهم همین ماه از باب کعبه وارد شدم و چهار سنگ به دست خود بر دیوارهای داخلی کار گذاشتم. یک سنگ در زاویه حجرالأسود و سنگی در حطیم و سنگی در زادگاه امیرالمؤمنین علیه السلام - که تخمیناً سه ذراع از زاویهٔ حجرالأسود فاصله دارد - و سنگی هم در زاویهٔ رکن یمانی. روز هیجدهم شعبان الواحی را بین ستونهای خانه که به سقف متصل بود قرار دادیم و من آنها را به ستون متصل نمودم. در سلخ شعبان میزاب الرحمه -

ناودان کعبه - را کار گذاشتند. در دوم رمضان به نصب سنگهای مرمر بر دیوارهای داخلی خانه پرداختند و همه آن دیوارها و کف خانه را با مرمر پوشاندند و فرش کردند. روز چهارشنبه بیست و هفتم رمضان کار نوسازی کعبه به پایان رسید و مردم روز جمعه آخر رمضان داخل کعبه شدند.»

این نمونه‌ای است از اخلاص و قوت ایمان مسلمانان ایرانی که علی‌رغم چند بار قتل عام شیعه در مسجد الحرام و خطرات سفر و بیم هلاکت به دست راهزنان تازی، هرگز دست از فریضه حج برنداشتند. بنابر این آیا رواست که غاصبان حرم آنان را مجوسی بخوانند؟! ۳- وقتی وهابیان از قتل عام مدینه و طایف فراغت یافتند و ابن سعود با قوه قهریه پای به حرم امن الهی نهاد جرأت نداشت خود را فاتح و سلطان مکه بخواند و در روز دوازدهم جمادی الأولى / ۱۳۴۳ ه.ق. طی منشوری که در مکه صادر کرد به صراحت نوشت: «سَنَجْعَلُ الأَمْرَ فِي هَذِهِ الْبِلَادِ الْمُقَدَّسَةِ بَعْدَ هَذَا، سُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ لِقَد أُبْرِقْنَا لِكَاْفَةِ الْمُسْلِمِينَ فِي سَائِرِ الأَنْحَاءِ أَنْ يَرْسَلُوا وَفُودَهُمْ لِعَقْدِ مُؤْتَمَرٍ إِسْلَامِيٍّ عَامٍ، يُقَرَّرُ فِيهِ شَكْلُ الْحُكُومَةِ الَّتِي يَرُونَهَا صَالِحَةً لِإِنْفَازِ أَحْكَامِ اللَّهِ فِي هَذِهِ الْبِلَادِ» یعنی: اداره شهرهای مقدس را واگذار به رأی شورایی از مسلمانان خواهیم کرد. به همه مسلمانان در سایر کشورها تلگراف کرده‌ایم هیأت‌های نمایندگی خود را برای تشکیل یک کنفرانس عام اسلامی اعزام دارند تا هر شکل حکومت را که برای اجرای احکام خدا در این بلاد مقدسه شایسته دیدند تعیین نمایند» لیکن فاصله بین قول و فعل بسیار است و به قول طغرایی اصفهانی:

غَاضُ الْوَفَاءِ وَفَاضَ الْعَدْرُ وَانْفَرَجَتْ مَسَافَةُ الْخُلْفِ بَيْنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ ۵۷

نه تنها به این وعده عمل نکردند - و تنها به تشکیل یک کنفرانس سالانه فرمایشی از وهابیان و طرفداران ایشان اکتفا کردند که نامش «رابطة العالم الاسلامی» است - بلکه خشن‌ترین روش استبدادی را در اداره حرمین اعمال می‌کنند. گواه آن رفتاری بود که در حج سال ۱۴۰۷ ه.ق. پشت دیوار مسجد الحرام با حاجیان ایران کردند و نشان دادند که نه تنها خادم امین حرمین نیستند بلکه از خصال و اخلاق اسلامی نیز بویی نبرده‌اند. یکی از رجال غیر وهابی عربستان روش حکام آن کشور را در این بیت برای نویسنده این سطور خلاصه کرد:

قَدْ بُلِينَا بِأَمِيرٍ يَقْتُلُ النَّاسَ وَيَسْتَبِجُ فَهَوَ كَالْجَزَارِ فِينَا يَذْكُرُ اللَّهَ وَيَذْبَحُ ۵۸

بعضی از منابع این مقاله

- ۱ - راهنمای آرامکو Aramco Hand book. 1960, Nederlands
- ۲ - شیخ آقا برزگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعه، ۲۵ جزء، بیروت، ۱۳۷۵ ه.ق.
- ۳ - ابن بشر، عثمان بن بشر نجدی، عنوان المسجد فی تاریخ نجد، در دو جزء، قاهره، ۱۳۴۹ ه.ق.
- ۴ - ابن غنام، حسین. روضة الافکار و الأفهام، ریاض ۱۳۶۸ ه.ق.
- ۵ - احمد سباعی، تاریخ مکه، در دو جزء، جدّه، ۱۳۸۲ ه.ق.
- ۶ - احمد عبدالغفور عطار، صقر الجزیره، جدّه، ۱۳۸۴ ه.ق.
- ۷ - احمد عبدالغفور عطار، محمّد بن عبدالوهاب، قاهره، ۱۳۷۶ ه.ق.
- ۸ - احمد امین، زعماء الأصلاح فی العصر الحديث، قاهره، ۱۹۴۸ م.
- ۹ - امین ریحانی، تاریخ نجد الحديث و ملحقاته، بیروت، ۴۹۲۸ م.
- ۱۰ - امین ریحانی، ملوک العرب، در دو جزء، بیروت، ۱۹۶۰ م.
- ۱۱ - امین سعید، تاریخ الإستعمار الانجلیزی فی بلاد العرب، قاهره، ۱۳۵۴ ه.ق.
- ۱۲ - امین العاملی محسن، اعیان الشیعه، در ده مجلد، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق.
- ۱۳ - حافظ وَهْبَة، جزيرة العرب فی القرن العشرين، قاهره، ۱۳۵۴ ه.ق.
- ۱۴ - حسین عبدالله باسلامه، تاریخ الكعبه المعظمه، قاهره، ۱۳۸۴ ه.ق.
- ۱۵ - خیرالدین زرکلی، الاعلام، در ده جزء، قاهره، ۱۳۷۳ - ۱۳۷۸ ه.ق.
- ۱۶ - دائرة المعارف اسلام و فرهنگ دهخدا و سایر فرهنگها ذیل عنوان ابن سعود.
- ۱۷ - صدیق حسن خان قنوجی، ابجد العلوم، بهوپال، هند، ۱۲۹۵ ه.ق.
- ۱۸ - عبدالقادر جزیری، دُرر الفوائد المُنصّده، قاهره، ۱۳۸۴ ه.ق.
- ۱۹ - عبدالملک ازرقی، اخبار مکه، با حواشی و تعلیقات، در دو جزء، مکه، ۱۳۸۵ ه.ق.
- ۲۰ - عبدالملک عضامی، سمط النجوم العوالی، در ۴ جزء، جزء چهارم، چاپ قاهره، بدون تاریخ.
- ۲۱ - عمر عبدالجبار، تاریخ عمارة المسجد الحرام، قاهره، ۱۳۸۴ ه.ق.

- ۲۲ - فؤاد حمزه، قلب جزيرة العرب، قاهره، ۱۳۵۲ هـ.ق.
- ۲۳ - فؤاد حمزه، البلاد العربيّة السعوديّة، مكّه، ۱۳۵۵ هـ.ق.
- ۲۴ - لويس شيخو، تاريخ الآداب العربيّة في الربع الأوّل من القرن العشرين، بيروت، ۱۹۲۶ م. و جزء چهارم تاريخ آداب اللغة العربيّة، از همين نويسنده.
- ۲۵ - محمد حسن بن حسن ثعالبي، الفكر السامي، في تاريخ الفقه الاسلامي، در چهار جزء، جزء ۴، رباط، ۱۳۴۹ هـ.ق.
- ۲۶ - ياقوت حموي، معجم البلدان، ج ۳، ذيل عنوان «زمزم»، بيروت، ۱۹۷۹، در پنج جزء.
- ۲۷ - يادداشتهاي نويسنده در ايام اقامت چهار ساله در حجاز...



پی نوشتها:

- ۱- برای اطلاع از تاریخ جغرافیای عربستان و شرح احوال آل سعود رجوع شود به: راهنمای آرامکو،
Aramco Hand Book. Nederlands, 1960 pp. 3-81.
- ۲- نفود (به فتح اول) در لغت به معنی نابود کننده و تمام کننده آب و توشه است و نام ریگزار وسیعی است که قسمت اعظم شمال شبه جزیره عربستان را فرا گرفته است.
- ۳- رَبع خالی (به فتح را) در لغت یعنی منزلگاه و جایگاه خالی از سکنه، و نام صحاری وسیعی است که تمام اراضی مرکزی و قسمت وسیعی از زمینهای شرقی عربستان را فرا گرفته است. این صحرا و صحرای نفود را دهناء (یعنی روغن مالی شده رنگ برنگ) نیز می‌گویند - معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۳ نویسنده در مأموریت حجاز این دو صحرا را با اتومبیل پیمود.
- ۴- اعلام زرکلی ج ۴، ص ۱۴۳
- ۵- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۷ - برای اطلاع از تاریخ و جغرافیای نجد نیز به همین کتاب، ج ۵، ص ۲۶۱ و تاریخ نجد نوشته امین ربیحانی و سایر کتابهایی که در منابع این مقاله صورت داده شده مراجعه شود.
- ۶- این شهرها در منطقه نفت خیز عربستان واقع است و مرکز فعالیت شرکت «آرامکو» می‌باشد.
- ۷- برای تفصیل قرارداد ۱۹۰۷ رجوع شود به تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود، ج ۷، ص ۲۰۳۳ به بعد، تهران، ۱۳۳۲ ه. ش.
- ۸- نامه‌های خانم گروتروید بل، ج ۲
- ۹- سُعود (به ضم اول) در لغت مصدر است به معنی میمنت و مبارکی و نام جدّ خاندان سعودی است.
- ۱۰- صقرالجزیره، که نام کتاب احمد عبدالغفور عطار است.
- ۱۱- برای اطلاع از عقاید وهابیه رجوع شود به: ابجد العلوم، ص ۸۷۱؛ ابن بشر ۱/ ۸۹؛ تاریخ نجد الحدیث ۲۱؛ الفکر السّامی، ج ۴، ص ۱۹۶؛ الأعلام، ج ۷، ص ۱۳۷؛ عبدالوهاب ۱۰...
- ۱۲- سلفیه یا اصحاب سلف صالح فرقه‌ای از مسلمانانند که فقط به سنت و سیره بزرگان صدر اسلام عمل می‌کنند و از تجدد و تغییر و تبدیل سنت رسول الله - ص - و صحابه اجتناب می‌ورزند. معروفترین علمای این فرقه ابن تیمیه (شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم ۶۶۱-۷۲۸ ه. ق.) است که شیخ محمد بن عبدالوهاب از او پیروی کرده است.
- ۱۳- محمد بن سعود بن محمد بن مرخان (فرحان) - ف ۱۱۷۹ ه. ق. - نخستین امیر معروف سعودی - صقرالجزیره، ج ۱، ص ۵۲؛ قلب جزیره العرب ۳۲۷...
- ۱۴- روایت کرده‌اند که رسول الله - ص - در مرض موت فرمود: «لعنة الله على اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد» یعنی لعنت خدای بر یهود و نصارا باد که قبور پیغمبران خویش را مسجد گرفتند، محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، جلد اول، از کتاب دوم ص ۵۴۴، تهران ۱۳۱۴ ه. ق.، عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، مختصر سیره الرسول، ص ۴۶۱، قاهره، ۱۳۷۹ ه. ق. و سایر منابع و اهل سنت ادعا می‌کنند که در حدیث

نبوی است: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ الْاِثْلَاثَةَ، مَسْجِدَ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدَ الْاَقْصَى وَ مَسْجِدِي» یعنی جز برای مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجد من نباید بار سفر بست - وهابیه و حنابله از این گونه احادیث استفاده کرده بنای بر قبور و وقوف بر قبور را جایز نمی دانند.

- ۱۵- صقر جزیره العرب، ج ۱، ص ۲۸
- ۱۶- ابو عبدالرحمان زید بن الخطاب - برادر بزرگ عمر بن خطاب - از اجله صحابه رسول الله بود و قبل از عمر مسلمان شد. در غزوات رسول الله حضور داشت و در جنگ با مسیلمه کذاب در عهد خلافت ابوبکر به شهادت رسید (۱۲ هـ. ق.) قبرش در یمامه تا زمان ابن عبدالوهاب زیارتگاه بود؛ طبقات ابن سعد، ج ۳ ص ۲۷۴ در هشت مجلد با فهرست، ایران ۱۳۲۱ هـ. ق.
- ۱۷- یعنی برادران کسی که از خدای اطاعت کند.
- ۱۸- ابن بشر سال ولادت شیخ محمد را - ۱۱۱۱ - نوشته و بنابراین هنگام مرگ ۹۷ سال داشته است.
- ۱۹- الأعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۲۷
- ۲۰- ج ۱۰، ص ۲۳۵ و ۲۳۶
- ۲۱- امین عاملی، علاوه بر کتاب کشف الارتیاب قصیده ای هم در ۴۰۶ بیت در ردّ بر هابیه نوشته است. اعیان الشیعه ج ۱، ص ۳۷۳
- ۲۲- صقر الجزیره، ج ۱، ص ۳۹
- ۲۳- همان منبع، ص ۴۰
- ۲۴- منفوحه، در لغت اسم مفعول است، از نفع الطیب، یعنی وزیدن بوی خوش یا نفع الصبا یعنی وزیدن نسیم صبا که گوی عطری می پراکند. و نام قریه ای است در نجد که زادگاه و مسکن و مدفن اعشی قیس، شاعر جاهلی در آنجا بوده است - معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۱۴
- ۲۵- همان منبع از ص ۴۴۱ تا ۴۴۷
- ۲۶- قلب جزیره العرب ص ۳۲۸، ابن بشر ج ۱، ص ۱۷، صقر الجزیره ج ۱، ص ۶۴
- ۲۷- حایر در لغت یعنی حوض و گودالی که آب باران در آن جمع شود و نام محلی بوده است در نجد. مدفن و تربت حسین بن علی - ع - در کربلا نیز حایر نام دارد، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰۸
- ۲۸- این نواحی که سابقاً واحه و وادی بوده امروز به شهرهای آباد تبدیل شده است.
- ۲۹- اعراب اسم جنس است به معنی عرب بادیه نشین، فرد آن اعرابی است - اعراب جمع عرب نیست.
- ۳۰- محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ، ج ۱، تاریخ قاجاریه، وقایع سال ۱۲۱۶ هـ. ق، شرح جالی درباره حمله سعودی به کربلا نوشته که خالی از اشتباه نیست ولی خواندنی است. می نویسد: «عبدالوهاب نامی از عرب بادیه سفر بصره کرد و در نزد یک تن از علمای بصره که محمد نام داشت یک چند از زمان متعلم بود و آن گاه از آنجا به اراضی ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علماء به تحصیل علم نحو و صرف و معانی و بیان پرداخت و نیز از اصول و فقه بهره تمام یافت و در مسائل شرعیّه آغاز اجتهاد نهاد. و در اجتهاد خویش اصل و فرع دین چنان نهاد که خدای فرد، رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخرالزمان قرآن بیاورد و دین خویش بنمود. بعد از او خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و شافعی و ابوحنیفه و

جعفر صادق، بدین‌گونه مجتهدی از پی مجتهدی دیگر برسد و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدای کنند. و بسیار چیز را بدعت دانست. از جمله بنای قباب عالیّه بر قبور ائمه و انبیا و تذهیب بقاع به زر و سیم و موقوف داشتن اشیاء نفیسه در مضامع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و مرتکبین این اعمال را با بت پرستان برابر نهاد... با این عقاید از اصفهان به وطن خویش مراجعت کرد و با عبدالعزیز که یکی از مشایخ عرب بود پیوست و او را با خود در این عقاید همدست کرد... عبدالعزیز را به خاطر آمدن که بر قلعه نجف تاختن کرده قبه مبارک را پست کند و موقوفات بقعه شریفه را برگیرد و زائرین آن حضرت را که به گمان خود بت پرست می‌پنداشت مقتول سازد. پس لشکری به مسعود داده و او را بدین مهمّ مأمور داشت. مسعود با مردم خود به طرف نجف اشرف سرعت نموده قلعه نجف را به محاصره انداخت و چند کورت یورش به قلعه برده مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده آهنگ کربلا نمود و با دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلامناقصه به کربلا درآمد و در این هنگام با مداد روز عید غدیر بود. پس تیغ بی دریغ در سکنه آن بلده نهاده پنج هزار تن از مرد و زن مقتول ساختند و ضریح مبارک را در هم شکسته آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالهای فراوان از هر کشوری و کشورستانی بدانجام حمل داده و خزینه نهاده بودند به نهب و غارت برگرفته قنادیل زرین سیمین از را فرود آوردند و خشتهای زر احمر را از ایوان مطهر باز کردند و چندان که توانستند در تخریب آثار و بنا کوشش کردند و بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهبه را بر شتران خویش نهاده به جانب درعیّه کوچ کردند» - در هامش گزارش سپهر باید یادآوری شود که نام رهبر مذهبی وهابی محمد بن عبدالوهاب بوده و او با محمد بن سعود پدر عبدالعزیز پیمان همکاری بسته است. نام پسر عبدالعزیز هم سعود بوده و حمله سعود به نجف بعد از کربلا بوده است.

۳۱- صقر الجزیره، ج ۱، ص ۵۴. در تاریخ ابن بشر آمده است که قاتل مردی کرد به نام عثمان از اهالی عماریه - نزدیک موصل - بود.

Ulrich jasper seetxen - ۳۲

۳۳- مورخان وهابی از مسعود و شجاعت و سخاوت او سخن بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند وی اهل علم بوده و از فقه و اصول و حدیث بهره کافی داشته است. - صقر الجزیره - ج ۱، ص ۵۶.

۳۴- تاریخ مکه، ج ۲، ص ۱۲۵ - شریف غالب با ناپلئون بعد از این که وی مصر را متصرف شد مکاتبه داشت و از سوی ناپلئون پیشنهادهایی برای عقد قرارداد بازرگانی دریافت کرده بود. پاسخ یکی از نامه‌ای ناپلئون در صفحه ۲۶ همین مأخذ نقل شده است.

۳۵- ابراهیم پاشا ابتدا با عبدالله به نیکی رفتار کرد و او را با چهار صد تن از رجال سعودی نزد محمد علی پاشا به قاهره فرستاد. محمد علی نیز او را به اسلامبول روانه کرد. در آنجا او را در بند کرده چندی برای عبرت ترکان در کوچه و بازار گرداند و بعد در میدان ایاصوفیه به قتل آوردند. همراهانش را نیز در سایر میدان اسلامبول کشتند. صقر الجزیره، ج ۱، ص ۶۵

۳۶- شوکانی، البدر الطالع، ۲۶۲/۱، قاهره، ۱۳۴۸ ه.ق. در دومجلد - ابن بشر ۱۷۶-۱۳۱ - قلب جزیره العرب ۳۳۱/...

۳۷- از زمان ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود امارت سعودی از اولاد عبدالعزیز فحد به اولاد برادرش عبدالله منتقل شد و تا امروز در همین سلاله باقی است.

۳۸- بعضی سال وفات خالد بن سعود بن عبدالله را -۱۲۵۷ ه.ق. و محل فوتش را مکه نوشته‌اند - الأعلام زرکلی ج ۳، ص ۳۳۷

۳۹- محمد بن عبدالله بن علی شَمْرَی امیر حایل - در مغرب نجد - بزرگترین امرای آل رشید بود که از سال ۱۲۸۵ ه.ق. بعد از قتل پنج نفر از برادرزادگان خود به امارت رسید و در صحاری شام و عراق و نواحی مدینه و نجد و یمامه و اطراف یمن حکومت می‌کرد. وفاتش به سال ۱۳۱۵ در حایل اتفاق افتاد. قلب جزیره العرب، ص ۳۳۴ - عقد الدرر - تألیف جمعه ابراهیم، ص ۹۹، دمشق، ۱۳۷۲ ه.ق.

۴۰- عبدالعزیز بن متعب بن عبدالله الرشید (ف ۱۳۲۴ ه.ق.) بعد از عم خود محمد بن عبدالله به امارت حائل و نجد رسید. شرح احوال او به تفصیل در دایرةالمعارف اسلامی و قلب جزیره العرب / ۳۴۵ مندرج است.

۴۱- ملوک العرب، ج ۲، ص ۵۵ تا ۶۲

۴۲- پرچم سعودی هم بعد از این درست شد که زمینه آن سبز است و روی آن نقش شمشیر و کلمه شهادتین منقوش است. به امر این سعود به احترام شهادتین هرگز پرچم سعودی نیمه افراشته نمی‌شود.

۴۳- شرح احوال سادات ادریسی به تفصیل در کتاب ملوک العرب ریحانی از ص ۲۲۸ تا ص ۳۹۲، ج ۱، مسطور است. همچنین رجوع شود به صقر الجزیره، ج ۳، ص ۴۵۳ به بعد.

۴۴- برای شرح احوال امام یحیی به ملوک العرب ج ۱، ص ۷۶ تا ص ۲۲۴ رجوع شود.

۴۵- تفصیل پیدا شدن نفت در منطقه شرقی عربستان و تاریخ امتیاز و شرکتهای نفتی که در کار استخراج آن هستند و درآمدهای آن در نشریه آرامکو *Aramco* مندرج است.

۴۶- روزولت به یادگار این دیدار یک فروند هواپیما تقدیم ابن سعود کرد - صقر الجزیره ج ۳، ص ۴۹۲.

۴۷- عباس بن عبدالمطلب به خود می‌بالید که صاحب منصب سقایت حاجیان است و شبیه بن عثمان از اینکه خانه کعبه را تعمیر کرده کلیددار و خادم بیت است افتخار می‌کرد. اما امیرالمؤمنین (ع) به آن دو فرمود من شش ماه پیش از هر دوی شما نماز گزاردم و در راه خدا جهاد می‌کنم. خدای این آیت را بر پیغمبر فرستاد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» یعنی آب دادن حاجیان از زمزم و عمارت مسجد الحرام و کعبه را با آن کس که به خدای و روز رستاخیز ایمان آورده و نماز را برپای داشته و در راه خدای جهاد کرده است یکسان می‌داند؟ نه. یکسان نیستند و خدای قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند. - سوره توبه، آیه ۱۹ - واحدی در اسباب النزول، ص ۱۸۲، هند ۱۳۱۵ ه.ق. - طبری در تفسیر جامع البیان، ج ۱۰، ص ۶۸ مصر ۱۳۲۲ ه.ق. - فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه شریفه مذکور و سایر مفسرین سنی و قاطبه مفسرین شیعه این آیه را در شأن امیرالمؤمنین (ع) دانسته‌اند. مقصود این که خدمت حرمین شریفین و تعمیر آن بدون تقوی و عمل به احکام اسلامی ارزشی ندارد.

۴۸- به عمر خبر رسید که رسول الله - ص - در بستر موت فرموده است: لَا يَجْتَمِعَنَّ بِحَزْرَةِ الْعَرَبِ دِينَان؛ یعنی البته نباید در جزیره العرب دو دین وجود داشته باشد. وقتی صحّت این خبر بر عمر ثابت شد دستور داد - یهود /

- نصاری/را از عربستان بیرون کنند - ابن هشام - السیرة النبویه، ج ۲، ص ۳۵۶، قاهره، ۱۳۶۴ ه.ق.
- ۴۹- سورة بقره، آیه ۱۱۴ - یعنی چه کسی ظالمتر است از آنکه مردم را از بردن نام خدای در مساجد او باز داشته و در ویرانی آن کوشیده است.
- ۵۰- تاریخ مکه، ج ۱، ص ۲۲
- ۵۱- معجم البلدان، ج ۳، ۱۴۸
- ۵۲- ما از زمانهای پیش خانه خدا را حج می‌گزاردیم و در اباطخ آن ایمن بودیم - أَبْطَحَ یعنی مسیل، جمع آن اباطح است.
- ۵۳- و ساسان پسر بابک همراه با دلیران مغرور ما راه پیمود تا به بیت العتیق رسید.
- ۵۴- و کعبه و زمزم را طواف کرد. آن چاه را که از اسماعیل است و نوشندگان را سیراب می‌کند.
- ۵۵- الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲۱، صص ۳۶۲ و ۳۶۳.
- ۵۶- ج ۷، صص ۱۶۸ و ۱۶۹
- ۵۷- وفا اندک شده و فروکش کرده و خیانت و پیمان شکنی فراوان و لبریز گشته و مسافت بین گفتار و کردار فراخ گشته است.
- ۵۸- ما گرفتار امیری شده‌ایم که مردم را می‌کشد و تسبیح می‌گوید. او مثل قصاب است که نام خدا می‌برد و سر گوسفند را می‌برد.

